



رهائی

سال دوم ، شماره ۷۵
پنج شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰
به ۳۰ ریال

در این شماره:

- فاصله ذهنیت "باشکوه" تا عینیت "رقت انگیز"
نگاهی به برخورد س.ج.ف.خ. «اقلیت» در مورد اول ماه مه
- کمپانیهای امپریالیستی: به خاک "میهن اسلامی" خوش آمدید!
قرارداد یک میلیاردییره ای با شرکت چند ملیتی «تالوت»
- سرنوشتی رژیم اقتصادی کینز توسط ریگان
یابازگشت به قهقرادراولین فرصت تاریخی
- تشدید جنگ داخلی در لبنان
- دو حاشیه رویدادها:
انتخاب فرانسوا میتران به ریاست جمهوری فرانسه
- در آستانه ورشکستگی
- تقارن عجیب
- بازهم در باب "خصلت دوگانه خرده بورژوازی"

فاصله ذهنیت "باشکوه" تا عینیت "وقت انگیز"

نگاهی به برخورد س.چ.ف.خ. (اقلیت) در مورد روز اول ماه مه

افزونی رو به تازاید میگذارد... دوم اینکه دو جنبه‌ی اقتصادی و سیاسی در این اعتمالات به نحو تنگاتنگی با یکدیگر پیوند میخورند. کارگران و زحمتکشان شهر و ده مطالبات اقتصادی و سیاسی را بطور همزمان پیش کشیده و علاوه بر مبارزه برای بهبود اوضاع اقتصادی زندگی رو به وفات خویش، گام به گام به تعارض علیه دولت برخاسته و به یک مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای برای سرنگونی حاکمیت دست میزنند.

(تا کیده‌های یک خطی از ما و دو خطی از کارگران) بجاست از رفقائش سوال کنیم که آیا خود شما با پاسخی که به یک سوال در صفحه ۱۶ داده‌اید موافقتی از شما در قوق نقل کردیم موافقتی است؟ اگر چنین است آیا هنوز هم شرایط کنونی جامعه را اعتلا انقلابی ارزیابی میکنید؟ آیا اکنون توده‌های شهر و ده با محوریت کارگری به یک مبارزه‌ی همزمان سراسری انقلابی توده‌ای برای سرنگونی حاکمیت دست زده‌اند؟ آیا تصور نمیکنید که خواست خود را بجای واقعیت نشانده‌اید؟ جواب شما قابل توجه خواهد بود. اگر معتقد هستید که چنین است پس چرا سرمایه‌ی آن اعتلا جنبش و ضرورت تاکتیک تعرضی را به پیش میکشید. و اگر معتقد هستید که چنین است نه تنها ذهنی گراشی مغرور خود و ارزیابی از "یک مبارزه انقلابی همزمان سراسری توده‌های شهر و ده برای سرنگونی حاکمیت" را نشان میدهید بلکه این سوال را برای همه بوجود میآورید که اگر توده‌های شهر و ده بطور همزمان برای سرنگونی حاکمیت بیاخته‌اند پس شما دارید چکار میکنید. در چنین شرایط فوق العاده‌ای که توده‌های... برای سرنگونی حاکمیت بیاخته‌اند، کار با زمان شما، تاکتیک تعرضی سازمان شما تنها اینست که در میدان جمهوری متینک ۱۱ اردیبهشت سر گزار کنید (بخواهید بکنید و بلی با سداران نگذارند بکنند)؟

همین؟! آیا تصور نمیکنید این داستان کوهی که موش بزاید را نشان میدهد؟ سازمان بیکار همین مقدمات را میگوید و نتیجه میگیرد که با جنگ داخلی را شروع کرد. آیا شما هم همان را میگوئید یا نمیگوئید. در یک مقاله میگوئید و در مقاله‌ی دیگر نمیگوئید. و باز سازمان شما و بیکار با بد روش کنند که اگر دنبال تاکتیک تعرضی جنگ داخلی هستند بمجرد آنکه سروکله حزب لایتنی‌ها پیدا شد از تعرضی جنگ داخلی منصرف میشوند و فقط کتک میخورند و تظاهرات هم نمیتکنند؟! رفقائ، کجای استدلال شما ایراد دارد. خود شما بگوئید.

شما بوضوح ترکیب شرکت کنندگان - بالقوه - متینک را دیدید. آیا اینها زحمتکشان شهر و ده در شمار روز افزون بودند؟ جواب دهید. صمیمانه.

لنین میگوید در شرایط اعتلا انقلابی حزب کمونیست با پیوستن تعرضی کند. اینرا همه میداند. اما اینرا نیز میدانیم که حزب کمونیست با توده‌های کارگر و زحمتکش پیوند عمیق دارد و بنا بر این زمانی که توده‌ها برای سرنگونی حاکمیت بیاخته میخورند حزبی که نماینده آنان و در پیوند با آنان است تاکتیک تعرضی اتخاذ میکند و ضرورتاً توده‌ها نیز بر مسندای خواست خود در مقابل آن میآیند. حال به حکم بعدی خود شما می‌پردازیم، آنجا که اعتراف میکنید:

"مسلم بود که در شرایط پراکندگی حاکم برجانبشی کمونیستی و وجود سازمانها و محافل و گروه‌های متعدد مدعی رهبری طبیعی کارگران و زحمتکش و نبود پیوند عمیق و وسیع سازمانهای مسلح با توده‌ها و بجمعی

روز ۱۱ اردیبهشت که قرار بود "هر چه باشکوه تر" بنام سه روز همبستگی جهانی کارگران "برگزار شود و به همین جهت میبایستی "در جهت اتحاد عمل هر چه وسیعتر سازمانهای انقلابی (کار اقلیت ۱۰۷) کوشش میشد، در شرایطی برگزار گردید که اگر نگوییم تنگ آور، شدت رقت انگیز و خشم آور بود و این بعینت عدم آمادگی و ضرورت سرعت در انجام کار نبود. لاقبل اقلیت از او اخراج شدند بگفته خود تدارک این مسئله را میدید و برای آن "ارائه تحلیل شخصی از اوضاع جامعه و اتخاذ روش مناسبی جهت ارتقاء سطح مبارزات توده‌ها" را ضروری میشمرد و بدان اقدام میکرد؛ و این باز نه بخاطر تارکام کاروفنا - لیت ها که بر عکس مبارزه برای بازگشایی دانشگاهها بگفته‌ی اقلیت آگاهانه قربانی شد تا مانعی در راه نمایش قدرت و توان طبقه کارگر - و بهتراست بگوئیم "نمایندگان آن - بوجود نیاید. بنا بر این ضروری است که به فاصله ذهنیت "باشکوه" و عینیت "وقت انگیز" نگاهی بیفکنیم و ببینیم اشکال در کجا است و سرائح مرا هی که میرویم به کجا ختم میشود. ما چنین فرض میکنیم - و این امر حقیقت دارد - که بیکار افراد و عموماً صریح جامعه‌ی ما از این مسئله نگران نیستند و بدرجات مختلف در پی ریشه‌یابی علت جوشی هستند. بحث زبردای سهمی است در این جستجو، و خود پسندان نیست اگر بگوئیم از آنجا که واقعیات صحت یابی بیینی های ما و نه رفقائ اقلیت را نشان داد، بنا بر این مطالب عنوان شده در آن بی اعتبار نیستند.

رفقای اقلیت در مقاله‌ای در کار ۱۰۷ (تاریخ ۹ اردیبهشت که در تاریخ ۱۳ اردیبهشت منتشر شد) جریان تدارک این مراسم را شرح داده‌اند. ما در عین حال که معتقدیم نیت رفقائ در برگزاری مراسم صمیمانه بوده است معترضانه معتقدیم مقاله‌ی مزبور تمام حقیقت را بیان نمیکند، تضاد - مناسبات، یک توصیف ناکافی از وضعی از واقعیت است و نه یک تحلیل. نتیجتاً چیزی که این مقاله اشیا می‌کند این است که طرز تفکر و کار ما با گذشته تغییر نیکرده است و از اینرو آینده‌ی ما نیز در صورتی که با بین سبک کار و تفکر ادامه دهیم چیزی جز سیر تفرق رشتی گذشته نخواهد بود. در این زمینه‌ها توضیحاتی میدهم.

رفقای بحث را از اینجا شروع میکنند که:

"تحلیل سازمان حکایت از روبه اعتلا بودن مبارزات توده‌ها میگرد و نتیجه لزوم اتخاذ تاکتیک تعرضی را مطرح مینماید."

قبل از آنکه فراتر رویم توضیح مختصری بپیرامون همبند و ابراز رفقائ در این جمله ضروری است.

۱- روبه اعتلا بودن مبارزات توده‌ها، و از آنجا ۲- لزوم تاکتیک تعرضی

آیا مبارزات توده‌ها - و منظور از این قاعدتاً با بد مبارزات انقلابی توده‌ها باشد و گرنه ضرورت تاکتیک تعرضی آنهم به این شکل مشکل نیست - شرح نمیشود - روبه اعتلا است؟ در همین شماره کار در بخش مربوط به "پاسخ به سئوالات" تصادفاً این مبحث آمده است. در این بخش از جمله میخوانیم:

"اعتلا انقلابی توده‌ها نشانها‌ی از خود بروز میدهد که میتوان به صورت زیر جمع بندی اش نمود:

جنبش اعتلا بی رشد توده‌ای پیدا کرده و خصلت انقلابی بخود میگیرد. دامنه‌ی اعتمالات بطرز وسیعی بسط می‌یابد. پراکندگی حاکم بر آن محوشده و بتدریج بشکل سراسری ظاهر میشود. اما این اعتمالات بویژه اعتمالات کارگری از نوع معمول نمیشود. علاوه بر شکل سراسری، از دو خصوصیت دیگر برخوردارند اول اینکه شمارهی اعتمالات کنندگان به نحو روز -

طبقه‌ی کارگر . . .

پس شما نیز معتقدید که هیچکس از مدعیان رهبری طبقه‌ی کارگر پیوند عمیق و وسیعی نه‌با توده‌ها ندارد و نه (و بسوزد) با طبقه‌ی کارگر . . . یعنی زخم‌کشان و بی‌رولتا را بدنبال آنها نیست . . . بدنبال برنامه‌ی آنها نیست . . . بدنبال تعرض آنها نیست . . . حال هر چه را تا حال از شما نقل کردیم کنار هم میگذاریم تا ببینید چقدر استدلالات شما بی‌رط، غیر منسجم و گمراه کننده است .

- ۱- اعتلا انقلابی بنا بر تعریف خودتان این چیزی نیست که امروز وجود دارد .
- ۲- رابطه توده‌ها و احزاب (با بگفته‌ی شما سازمانها و محافل و گروه‌ها) آن رابطه‌ای نیست که با وجود داشته باشد .
- ۳- تازه اگر این هر دو شرایط جزاین بود که هست تازه "تاکتیک شعری" این چیزی نیست که شما میگویند .
- ۴- و بر فرض که یک اقدام شعری را تاکتیک شعری بخوایم بخوانیم شما حتی اقدام شعری هم نکردید . شما - و دیگران - ما - اقدام به کتک خوردن و انگشت بلند نکردن کردیم . به توده‌ها گفتید یا شاید که کمونیستها میخواهند تعرض کنند . بیچاره آن پخش از تود که با ورکرد و منتظر تشنه‌اش بود . توده ، در تلوویزیون ، شاهد فریادهای نفرت آور دیدی سوسول تمام شد . بود . آیا بدینگونه است که اعتماد توده‌ها را جلب میکنیم و رهبری مبارزات آنها را بدست میگیریم ؟ و آیا تصور میکنید اینها از زاظره‌ی جمعی توده‌ها محو خواهد شد ؟ اگر چنین می‌اند . بشیادشاه میکند .



تحلیل شما غلط بوده اما بسینیم شما حتی به تحلیل خود وفا دار ما ندیدیم نه . آیا بجزارت دیگر تحلیل کردید و آنرا بگوشه‌ای گذاشتید و با آنکه آنرا اجرا کردید . مطابق نوشته شما : چون پیوند عمیق و وسیع میان این سازمانها و محافل . . . با توده‌ها وجود نداشت با بداینها در عمل با هم اتحاد میگردند و ضرورت این اتحاد عمل چنان مبرم بود که باید حتی با آنها ریشتهای و نیز غیر کمونیستها ما نندمجا هدین اشتلاف میشد . و بلاخره علاوه بر منافع جنبش ، منافع سازمان شما بسبب چنین اقتضا میگردد چون بگفته شما :

"از همه بخشهای سازمان و اغلب رفقای که بجنوری در ارتباط با سایر سازمانهای سیاسی بودند ، بسبب لزوم تهیه طرح عملی و مشخص برای اتحاد مبارزه تا کید میشد و خاطر نشان میگردد بدینکه بعثت نبود این طرح یا حرکت بیرونی سازمان دچار اختلال میگردد و بگندی پیش میرود . . ."

از این مسئله میگذریم که اشتلاف ده سازمانی پیوند با توده موجب پیوند با توده‌ها نمیشود اما بسبب آنکه تحلیل شما (هر چندنا درست) لاقبل این نکته‌ی درست را در برداشته که با یاد اشتلاف وسیعی بوجود آورد علاوه بر آن منافع مشخصی سازمانی شما نیز برای جلوگیری از "اختلال و گندی" حرکت بیرونی چنین اقتضا میگردد . . .

سه و یا بی‌شروع مذاکره برای اجرای آن است . معلوم نیست با لخره آیا در سازمان با بد جدا گانه "سیاست معین" خود را مشخص کند و بعدا گردید با "سیاست معین" سازمانهای دیگر مطابق بود ، شروع به مذاکره با آنها کند و یا اینکه سازمانهای مختلف با بد با هم مذاکره کنند و بسبب "سیاست معین" ارائه بدهند . نظر ما این دومی است چون "سیاست معین" هر سازمان بی رابطه با سیاست سازمانهای دیگر نیست . مثلا ، یک سازمان (و آنهم سازمانهای که بقول شما پیوندی نبودند ندارند) بدون آنکه بدانند برنا مه دیگران چیست برای خود "سیاست" و رویه‌ای در زمینه‌ی یک امر مشترک (مثل تظاهرات همبستگی کارگران) اعلام نمیکند . "همبستگی" مفهومی این است که بطور همبسته با بد عمل کرد و نه اینکه هر کس برای خودش تعیین سیاست کند و آنها که مشترکند کنار هم بایستند . همبستگی چیزی بیش از جمع جبری نیروهاست . نظر ما اینست نظر شما معلوم نیست . یکبار اولی را میگویند . یکبار دومی را . اما مثلثان بر بدینا ی اولی شروع میشود . خودتان تعیین سیاست میکنید . خودتان بلا تفرم میدهید و بعد میگویند هر کس قبول دارد بدینا بد . درست نبود ولی بسینیم شما حتی بسینیم شما وفا دار بدینا نه .

شما در کار ۱۹۴۲ سیاست و برنامه‌ی خود را ارائه دادید و شروطی برای اتحاد عمل مطرح ساختید . ما این شروط را جا - مع و مانع نمیدانستیم و اگر قبلا میتوانستیم بحث کنیم پیشنهادات اصلاحی نیز داشتیم . ولی آنرا در کمال قایل قبول میدیدیم و بر اساس آن با شما تماس گرفتیم (بگذریم از اینکه ما قبلا نیز نسبت به عدم کوشش شما در اجرای اقداماتی در مورد دانشگاه موافق نبودیم و اصل و فرع کردن شما را - با این شیوه - قبول نداشتیم) جواب شما در ابتدا امیدوارکننده بود . برای ما این شعور با تودم پیش از مد که تظاهرات امسال برخلاف سال قبل نمونه‌ای از اتحاد عمل خواهد بود . اما در عمل آنقدر از جواب قطعی طفره رفتید و کش آوردید که خبر تظاهرات مشترک شما و دیگران را بی از اعلام فهمیدیم . ما متا شدیم ولی قطعین بسندیم . تا شما از دو جهت بود ، یکی اینکه تظاهرات امسال از برای سال بهتر نخواهد بود و دوم اینکه دیدیم رویه‌ی شما در برخورد با سایر سازمانها با تودم برخورد فداشان قبل از اشتلاف ، بیگانه و جریانی شایسته‌ی آنهاست . اما الزاماتی با بست چنین شود . ما در سازمان شما دو پنا تسلیما دو جهت رشد می دیدیم (و هنوز هم می بینیم) . یکی ادای همان روابط و مسائل سیاست ، همان طرز تفکر و اسلوب عملی است که هم ما و هم شما در گذشته‌ها در سازمان چریکهای فدائی خلق بوده - ایسم . مناسبات غیر کمونیستی ، مناسباتی بر مبنای رابطه‌ی چند نفری هم ، دیدنستی بوروکراتیک ، سکتاریسم و لاسخ . نهایتا آثار هم شما و هم ما میدادیم . نهایتا آن سازمان اکثریت است . پنا تسلی دوم شما این است که بریدن شما از سیاست اکثریت همزمان و همراه با بریدن از آن بینش و تفکر و اسلوب عملی باشد که منتهی سازمانی با آن خصوصیات است . کسی که از مناسبات ارائه شده توسط یک سازمان می برد و علیه آن لفظی نمیکند و آنرا خاشا نه توصیف میکند ، لاجرم ضرورتا باید به تفکر و شیوه عملی که کار را بدانجا کشا شد نیز برخورد کند . رفا و واقفند که فداشان از ابتدا خاشا نبودند . صورت نظرا زده‌ای که بمثابه انقلابیون بعد از انقلاب بدین سازمان هجوم آورده بودند ، عده‌ی زیادی نیز عناصری بودند که نقطه حرکت آنها انقلابی بوده است . چه عاملی بجز بیست و تذکرنا درست میتوانستند یک جریان را از شروع و خواتم انقلابی به روشی غیر قطب بکشاند . بنا بر این طبیعتی است که ما تصور کنیم بسیاری از رفا در جاشی خود را اکثریت به ظواهر قناعت نکرده با این مسئله هم برداخته اند و همراه با این شیوه تفکر ، اسلوب عمل همراه با آنرا نیز مورد نقد قرار داده اند . بدینجهت است که این نقد تفکر و عمل یک پروژه است . این پروژه میتواند توده‌ها را انجام مطلوبی ، به یک دیگر گوئی و انقلاب درونی ، بسبب ما دو میتواند در اثر بی توجهی و مسائل دیگر - و منجمله و بیوز - حب سازمانی ، منافع طبیعی لحظه‌ای و سکتاریسم - سقط شد و آینه‌ی تفکر را گذشته کرد . ما در ایران سازمانی با این خصوصیات کم نداریم . اما فاشدن یکی بر این شیوه تیج دردی را درمان نخواهد

پیش بسوی قداوت انقلاب بسوی بسیالستی

گردیلکه به نشت موجودد ما نیز خواهی بود. ما مطمئن هستیم که اینها، این ملاحظات بدن رفقای اقلیت نیز خطور میکنند. اما مطمئن نیستیم که چقدر بیاداری و استقامت و گذشت از منافع لحظه ای تعیین کننده میشود. ما جنبه های خوب و بسند هم جنبه های وقوف به مسئله و هم بی توجهی نسبت به آنرا از خارج سازمان ناشی شده ایم. محتلا همین دو جنبه در حرکات درونی سازمان نیز وجود دارد.

بهر حال همه نظر کرده اند که از شدت برخورد رفقا به ما جالب توجه نبود و سوال انگیز بود. اما آنچه در کار ۱۰۲ در این مورد آمده است نشان میدهد که این ادراک بی توجهی نبوده است. یک گرایش نا درست و انحرافی است که میگویند "توجیه شوریک" نیز برای خریداریه اند. در این زمینه توضیحاتی ضروری است.

رفقا هنگام ارائه فراخوان بلکه دوروز قبیل از برگزاری تظاهرات (همانطور که گفته شد انتشار آن حتی چند روز بعد از ۱۱ اردیبهشت بود) اظهار میکنند که بجز شرایط اعلام شده مسائل دیگری نیز مورد نظر بوده است. البته ما این امر را حدس زده بودیم و در ردای ۷۴ نیز بدان اشاره کرده بودیم. شروط نامکتوب. ابتدا با بدیدگیسه نفس این امر چقدر مدتها در مسمیما شده است. سازمانی شروطی را برای همکاری اعلام میکنند ولی در این حال ملاحظاتی دارد که همان موقع اعلام نمیکند. میگویند هر کس این شروط را قبول کند همکاری می کنیم ولی میدانند که کل حقیقت را نگفته است. در این وضع مشابه از دو حال خارج نیستند. یا همان لحظه میدانند که چه چیز را نگفته است و شروط پنهانی وجود دارد. که این با دروغگویی فرقی ندارد. و یا اینکه در آن موقع ملاحظات دیگری نداشته ولی بعدا پیدا کرده است که در این صورت - و امید ما اینست که چنین باشد - استنتاج دارد است که اول چرا از ابتدا جوانب کار سنجیده نشده بود و دقت کافی نشده بود تا اینها پیدا شود. چه مثالی پیش آمده است که شروط جدیدی را بر وجه آورده است. آیا مثلاً "بیکار" به رفقا فشار آورده است و مثالی را به آنها تحمیل کرده است؟ این حدس هنگامی باین ترم میشود که توضیحا توجیه اخیر رفقا موبسوختان خود مدارا نه و سکتاریستی مرسوم بیکار را تکرار میکنند. باین اظهارات توجه کنید:

ب: نیروی اجتماعی: بایگ و نشود بوده؟ سازمانهای سیاسی در تعیین ترکیب نیروها در بیکار ابتدا عمل سنتی بر پلان تفرم واحد نقش شوق الهادهای دارد. بطوریکه هرگاه نیروی از کیفیت و کیفیت کافی برخوردار نباشد نیروی اجتماعی نبوده، هویت سیاسی ایدئولوژیک معینی در سطح جنبش نداشته باشد، نمیتواند مورد توجه نیروهای سیاسی دارای وحدت تحلیل و سیاست مشخص قرار بگیرد....

ما در شرایط کنونی و با توجه به ضرورت طرح آلترنا - تیبوا انقلابی، اتحاد عمل را از این زاویه با سازمان - نهایی زیر اصولی میدانیم: راه کارگر، اکثریت - بیت جناح چپ، سازمان بیکار، مجاهدین خلق.... (تا کید ما از ماست).

در این اظهارات مغلو و سکتاریستی چه چیز یا چیزهای نهفته است؟

اولاً بحث بر سر اتحاد عمل سازمانهای چپ است یا اتحاد "نیروهای اجتماعی" ۱۱ فراخوان به سازمانهای چپ، بوده است یا به نیروهای اجتماعی؟

ثانیا، و مناسبتیم رفقا، نه تنها ما بلکه شما و متحدتان "بیکار" و از آن پارتر "اکثریت جناح چپ" هیچکدام "نیروی اجتماعی" نیستید و اگر جز این تصور میکنید زیاده خود برداخته اید و دنیا را نمی بینید. کل چپ را در شرایط کنونی بزور میتوان "نیروی اجتماعی" خواند. قدری به خود هواداران خود نگاه کنید به میزان نا شیر خود در تحو - لات واقعی اجتماعی نگاه کنید سخن ما را تصدیق نخواهد کرد. مقیاس شما، قدامت اندازه گیری شما چه بوده است که "جناح چپ" نیروی اجتماعی شده است و ما و رزمندگان... نیروی غیر اجتماعی؟! آیا پارشی بازی است که چون میخواهند با جناح چپ وحدت کنند آنرا به مقام منبع "نیروی اجتماعی" ارتقاء مقام میدهند؟ "نفوذ پوده ای جناح چپ" لطفاً ما را هم خبر کنید. شاید ما نقد "غیر اجتماعی" هستیم که

این "نیروی اجتماعی" را نه بدسیم. رفقا این سخن شما بیپوده است. توجیه گرانده است. از "هویت سیاسی ایدئولوژیک" معنی سخن میگویند. آیا راستی در این ابرازها صمیمی هستید؟ آیا حق ندارند ما برین از شما ببرند که هویت سیاسی ایدئولوژیک مثلا "جناح چپ" چیست؟ شعار میگویند رفقا. از وحدت تحلیل و سیاست شخصی سخن میگویند. آیا حتی خود شما وحدت تحلیل رسیاست، شخصی دارید؟ آیا تحلیل شما که در اینها است، مقاله به آن اشاره کردیم نمودار از "وحدت تحلیل است" آیا "وحدت تحلیل" شما ازسی - المثل ما بیشتر است؟ اینها هم تار و پود است. هم شما هم سایر نیروهای چپ میدادند که خطا میگویند و خودتان به آنچه میگویند، بیاداریه اند. میگویند خطا میگویند و خودتان به آنچه معتقدید بنا آگاهید؟ آیا عمل کرد شما نمونه ای "سیاست شخصی" است؟ وینا را رفقا برای چه کسانی میگویند؟ آیا تصور میکنید کسانی که خودتای شما را میخواهند در باره ای آن فکر هم میکنند شما نه. اینها در هر کلمات و املاجات قلمبندی "نیروی اجتماعی" و "هویت سیاسی ایدئولوژیک" و "وحدت تحلیل" و "؟" و "سیاست شخصی" نیست. سر دم قطار را در تقاضای شما است؟ ما تصور نمیکنیم شما باین اظهارات کسی را قانع کرده باشید. البته جز آنهایی را که هر چه که بگویند تا نشان میگویند. از کدیت و کیفیت سخن میگویند. آری رفقا کمیت ما با شما در همایکا نیست. خوب این چه مسئله ای را نشان میدهد؟ که شما درست میگویند؟ کیفیت را با چه مقیاسی اندازه گرفته اید. تعجب آور است کیفیت در خوب بیکار.

اما آنرا ریشتهای چه شدند. مجادین چه شدند. هیج چند ده دیگری برای همکاری در برگزاری روز میسنگی (۱) کارگران وجود داشت؟ "راه کارگر" که میگوید اگر بیکار بیاید "من نمی برم" "جناح چپ" که میگوید اگر حق دماوی من از اول طی نشود "من نمی برم". بیکار که میگوید اگر ما زمانی "بیت جنبش" (بیت المثل و قاعدتا) وحدت کمونیستی بیاید "من نمی برم". اینها همه ما حسان کیفیت عظیمی هستند که وصف نشدنی است. چکار میکنند رفقای اقلیت؟ به کجا میروید؟ مگر "بیکار" که داشتیم. حالا که علی ما در جوش، شما ما ندیدید و بیکار، کار ما شد؟ "سیاست شخصی" شما نتیجه درخشانی ندارد؟ آیا شما را که میآید خود شما حذف کردید، آنها را که نمیآید، باز هم بیاطرا مدن آن یکی شما شدند.

عده ای هم که بنا بر تجربه شناخت اولاتگان نخوردند. اینرا رفقا نمیگویند برنا به سیاست شخصی. این را نمیگویند حرکت بر مسنای شناخت از واقعیت.

اما تمیل از پرداختن به پلان تفرم و شعارهای شما لازم است به دو نکته دیگر اشاره کنیم، اول آنکه این اطلاع شما به خوانندگان ما درست است. شما نوشته اید:

"ما زمانهای زیر دعوت ما را پذیرفتند. "راه کارگر" "جناح چپ اکثریت"، "بیکار در راه آزادی طبقه کارگر".

شما با دادن این اطلاع ناخیرست به خوانندگان "کارگر" خود را از دادن توضیحات رها کرده اید ولی تصور نمیکنیم این شیوه کار درست باشد. آیا با زمان ما دعوت شما را پذیرفتند یا نه؟ این امر که نظرو تصمیم شما در ابتدا یا پس از مدتی در مورد همکاری چه شد چه ربطی به این امر دارد که ما دعوت شما را پذیرفته ایم یا نه. شما بدیدید و نتیجه گناه عدم کوشش در برگزاری تظاهرات مشترک را با یک چرخش قلم از گردن خود برداشته و گردن ما گذارده اید! ما تصور نمیکنیم هواداران مدیق شما از این ضدگویی راضی نباشند.

دوم آنکه حکم شما در مورد بدیداد ما اتحادیه وحدت نا درست است. شما میگویند:

"از آنجا که هدف ما از اتحاد دما رژه ایجا دزمینه برای گسترش همکاری تا وحدت اولی است..."

آیا راستی چنین است؟ شما در همین مقاله از اتحاد دما رژه با آنرا ریشتهای و ما هدین خلق سخن میگویند. آیا با آنجا وحدت اولی دارید؟ فکر میکنیم چنین نیست و تا شما هویت فعلی خود را در ابتدا و نهایت خود را چنین امری ممکن نیست و اگر زمانی هویت شما و نهایت تغییر کرد و هویتهای مشابهی شد بیکر سخن از وحدت "اقلیت" و آنرا ریشتهای نیست. سخن از وحدت دما زمان دما رژه دو هویت متفاوت از هویت

کنونی است. کل فلسفه اتحاد مبارزه در این است که... سازمانهایی با هویت متفاوت ولی دارای موضع مشترک در مورد امری مبرم را حول یک پلاتفرم مشخص متحد گردانند. شما با خود بخودی دانستن تبدیل این امر اتحادیه و وحدت هم یک حکم کلی غلط داده اید و هم خود را در تناقض وحدت با ما هدین خلق و آثار شیبتهای قرار داده اید، و تازه به همین حکم غلط هم وفا دار نمی مانید. شما میگردید:

"سلما محضول توجه با این معیار را این خواهد شد که اساسا "نیروهای طیف چپ انقلابی یا (خط) دارای مرز

بندی با سوسیال رفوردیسم از یک طرف و آثار کوسند... یگالیسم از طرف دیگر، یا مرز بندی با سوسیال رفوردیسم از یک طرف و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر، در حوزه اتحاد مبارزه ما قرار نمیگیرند."

و بالاخره ادامه میدهد که: "سلما است که علاوه بر شرایط و معیارهای اصلی فوق (تاکیداً) زمان است، عوامل متعددی دیگری نیز بعنوان معیارهای فرعی در تعیین ترکیب نیروها موثر است

حال از شما میپرسم آیا سازمان "پیکار" یا "سوسیال امپریالیسم" که معیار اصلی شناخت مرز بندی دارد؟ شما میگوید علاوه بر معیارهای اصلی، معیارهای فرعی نیز موثرند. اما واقعیت این است که عملی همان نشان میدهد که واژه های "علاوه بر" "اصلی" و "فرعی" سهولت جا عوض میکنند و هر وقت که ملاحظات شما ضروری بدانند همین حکم هم مخدوش میشود. معیارهای فرعی جای "معیار اصلی" را نمیگیرند. سازمان "پیکار در" معیار اصلی نمیگنجد ولی ناگهان "علاوه بر" آن (۱) معیار فرعی موجب اتحاد مبارزه "با آن میشود و آنهایی که معیار اصلی را دارند "علاوه بر" آن حذف میشوند! و بخوانندگان هم گفته میشود خودشان نیاچندند.

رفقای عزیز! چرا چنین میکنید؟ هدف شما چیست؟ چرا اگر مسئله ای دیگری هست همانرا نمیگوئید و مجبور میشوید اشتباهات احکام غلط بدهید و تازه به آنها هم وفا دار باقی نمائید، اما حقیقت چیست؟ ملاحظه اصلی شما که است که نمیخواهید آنرا بیان کنید؟ این ملاحظات را بطور قطعی نمیدانیم ولی میتوانیم حدس بزنیم. همانطور که نقطه شروع کار شما در این مورد بنا بر نقطه اختتام آن فرق داشت و در حقیقت معیارهای پیکار جای معیارهای اعلام شده شما را گرفت، در این مورد نیز ملاحظات پیکاری در میان آمده باشد. پیکاریک فلسفه دارد که اساس و حیزت نام فعلیست. هایش هست. بزرگ شدن به تقییمتی، و چون این کار را با کشاندن نیروهای بینا بینی بیطرف نمیتوان انجام دهد تنها یک راه برایش میماند و آن مبارز است از جلو کوسیری از رشد نیروهای چپ، (به خیال خودش) با یکوت کردن آنها هر جا که بتوانند و متلاشی کردن آنها هر جا که زورش برسد. شما خود در عمل این شیوهی پیکار را دیده اید. پیکار حاضر است به هر اقدام غیر اصولی دست بزنند که نتکند" رفیقی "از درون چپ برایش پیدا شود یا سازمان کوچکی بزرگ شود و می دم اغش شود و یا بنا بر گفته خودش " مطرح شود" (۲) پس باید آنجا که میتوان سازمانهای کوچکتر را با یکوت کرد، تخطئه کرد، به "بازی" تکرفت و با درموردی هم اساسا منکر وجود آنها شد، و با از گردن بردن نبودن همه در "انحلال" (۱) آنها سراه انداخت والی آخر. این شیوهی کار در کوتاه مدت "بسر" هم دارد، جز اینکه ایمان داریم که سرانجام "برنده" می شود و با این بودی خواهد کشاند. ما در ناصیهی پیکار "برنده" تلاشی بچندان دوری را می بینیم و با این امر هم اعتقاد داریم و آینه هم نشان خواهد داد که اشتباه نمیکنیم. اما شما چه رفقا؟ ما دفاعیه بگوئید که ملاحظه اصلی شما هم همین بوده است یا نه؟ " مطرح شدن سازمانهای کوچکتر". آیا شما هم نگران بوده اید که با ملحوظ داشتن سازمانهایی نظیر ما "رزمندگان" و "اتحاد مبارزان کمونیست" آنها " مطرح" شوند. امیدواریم اشتباه نکنیم و چنین نبوده باشد. ما از پیکاریزه شدن شما ایدا "نشدن نمیپریم، سئل است بسیار

هم منا ترخواهیم شذولی هنگامیکه به سخنان شما، عمل شما، منناتق کوشیهای شما، احکام مغلوط شما نگاه میکنیم و به آتیه "کمیت و کیفیت" و "اصلی و فرعی" و "اتحاد و وحدت" و... نگاه میکنیم و می بینیم که چقدر برای توضیح سیاست خود تحت فشارید و بالاخره هم کسی را قانع نمیکنید، لاجرم به این گمان میسرسم. این گمان همه ی مسائل را "توضیح" میدهد.

اشتباه نکنید رفقا! ما نیز از پیدایش و رشد شدت و تعدد سازمانها خرسند نیستیم و معتقدیم که پیشرفت مبارزه با پید همراه با محدود شدن اصولی تعداد سازمانها و انجام بیشتر آنها با شذولی اولاتعداد سازمانها را با تعدد گرایش ها نیاچند اشتباه کنیم چنانچه امروز ما میسرخواهیم دیده که سازمانها بصورت واقعی در آید و گرایش های نزدیک بهم ولی نه الزما بیگانه را بتوانند در درون خود بپذیرند و نیاچند این امر با پید بصورت دموکراتیک، اصولی و طی یک سلسله مبارزات آید شود. لویژیک واقع شونده بصورت با یکوت کردن (!) این بیان سازمان و گرایش. اگر کسی با سازمانی به نظرات خود ایمان دارد، اگر به درستی راه خود دیده تقدست، اگر کمونیست است و کمونیسم را می شناسد و از خود و دیگران نمیترسد، دلیلی ندارد که به شیوه های غیر اصولی برخورد متوسل شود. بگذار اگر به قضایات شما شایسته شده است، اعتماد داریم، توده ها با آگاهی نسبت به تفکراتهای موجوده هم بگریزند. "حذف سازمانهای کوچکتر" ممکنه "مبارتفا" طرح آکا می توده ها نمیکند، و توده نیز در از زهدت به آن تن نخواهند داد. بالاخره هر ما حب شعوری از خود خواهد پرسید که چرا عده ای از " مطرح شدن" دیگران جلو گیری میکنند. از چه میترسند؟

پلاتفرم و شعارها

در اینجا ضروری می بینیم که علاوه بر انتقاد و اعتراض خود نسبت به احکام ارائه شده توسط رفقای اقلیت و شیوهی انجام برگزاری مراسم "مشترک"، به چند نکته نیز در مورد پلاتفرم و شعارهای اعلام شده اشاره کنیم. اشتقا دم نسبت به شیوه کار رفقا از یک طرف نمیایست موجب عدم حمایت ما از نظرات هرات اعلام شده بشود) و به همین دلیل حمایت خود را از نظرات آنها اعلام کردیم) و از طرف دیگر نیا به موجب عدم برخورد به نظرات اعلام شده گردد. از نظر ما اشتباهاتی که رفقا در ارائه پلاتفرم و طرح شعارها کرده اند از آنجا که بهر حال بعنوان کوشی در راه اتحاد عمل کل چپ بوده است با عدم توجه قرار گیر در فرصت های بعدی تصحیح شود.

رفقا در تحلیل خود از شرایط جامعه با این نتیجه میرسند

کلیه "از آنجا که پیکاری و گرائی و بطور کلی فشارهای اقتصادی بر توده های مردم فوق العاده شدید است، و از آنجا که زمینه عینی وسیعی جهت بسیج توده های مردم زحمتکش حول این شعار وجود دارد... شعار محوری ما باید بصورت زیر فرموله شود:

"روز اول ماه مه (را) به روزا اعتراض علیه پیکاری و گرائی تبدیل کنیم"

ما در ابتدای مقاله به باره ای از اشتباهات و مفرومات غلط رفقا در تحلیلشان اشاره کردیم معیذا معتقدیم که این دو حکم رفقا درست است یعنی:

- ۱- فشار پیکاری و گرائی بر توده های زحمتکش بسیار زیاد است.
- ۲- امکان بسیج توده های زحمتکش حول این شعار وجود دارد. اما از آنجا که متدولویژی غلط بالاخره کار خود را میکند، رفقا طی چندخط "توضیح" اشتباه آمیز بعدی همین احکام درست را نیز بکلی زبور و می کنند و دور می افکنند. رفقا در ادامه ی سخن خود میگویند:
- ۱- فشار سرکوب رژیم علیه توده های مردم فوق العاده شدید است (با اشاره به سرکوب کارگران شرکت واحد، کفش ملی، شرکت ملی نفت، ایران ناسیونال، ارج و غیره) برای آنها حفظ دستاوردهای قیام و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی... امری جدی است. بر همین زمینه است که بنی برادر را س لیبیرالها

بر توهم توده ها سوار میشود... بغلاوه شعرا و اول شعاری
اقتصادی است و در این مقطع و با توجه باین تطبیل
با بیستی مبارزات توده ها را ارتقاء داد. یک شعار
سیاسی مبارزات توده ها را ارتقاء میدهد. بغلاوه
با بیستی با لیبرالها مرزبست. اینجا دشورا های انقلاب
بی بعنوان روش انقلابی تا مین این آزادیها مرز
است که لیبرالها هرگز عملاً بدان پا نمیگذارند (مگر
در حرف و به قصد تحمیل) پس شعارهای محوری تبلیغی
این دوره با بد بصورت زیر در آید:

"روز اول ماه (ماه) را روز مبارزه علیه سرکوب
و اختناق و ایجا دشورا های انقلابی تبدیل کنیم!"

ما مجبور بودیم کل این پاراکراف را نقل کنیم تا بتوانیم
درهمی و نا درستی آن و کلاف سردرگم احکام و درست و نادرست
آنرا نشان دهیم. ببینیم که چگونه شعار مبارزه علیه گرانسی
و بیگاری پس از چند خط بحث در هم تبدیل به شعار مبارزه
علیه سرکوب و اختناق میشود. یعنی نه ترمیم و تکمیل
بلکه بکلی چیز دیگری میشود. رفقا در بحث طولانی خود و تحلیل
جامعه به یک نتیجه میرسد ولی بعد با آوردن چند حکم در هم
حتی به همان رفقا دار نمی مانند.

ابتدا باید بگوئیم ما از این مسئله که رفقای اقلیت
بر خلاف غالب سازمانها دیگر چپ بر اهمیت مسئله آزادی
دموکراتیک تا کید میکنند بسیار خوشوقتیم و از زمانی که رفقا
این اعتقاد خود را بیان داشته اند دیگر خود را در جنبش چپ
در یکا اقلیت محدود (از این نظر) نمی بینیم. زمانی که ما
می گفتیم نباید اجازه داد بیستی صدری ترمیم توده ها (در مورد
آزادیهای سیاسی) سوار شویم بر بدست کسانی که تا کید ما
را بر ضرورت مبارزه در این راه، کمک عملی به لیبرالها
تصور میکردند. بهر حال این تا کید رفقا تا آنجا که حتمی
موجب شده است "بیگاری" هم قدری به راه مبارزات از جانب ما
قبول مورد استقبال است (همینجا بگوئیم که دو سال زمان دیگر،
"انحاد چپ" و "انحاد مبارزان کمونیست" نیز بر ضرورت
این مبارزه تا کید دارند و این مجزا از بیستی از سه چپانی های
پنهان و آشکار است که از زاویه ای کاملاً متفاوت با این مسئله
تا کید میکنند.)

بهر حال این توجه رفقا دستاورد قابل ملاحظه ایست بویژه
آنکه در بیلاتفرم اعلام شده هم بر ضرورت "مبارزه برای
آزادی زندانیان سیاسی" تا کید میگذارند و از آوردن شعار
گونه و انحرافی لفظ "انقلابی بدنیال" زندانی سیاسی
اجتناب میکنند و نشان میدهند که فرق میان برخورد انقلابی
و انقلابی نمائی را میداند و از اینکه کسانی بگویند
که گویا اقلیت طرفدار آزادی کردن ما و کی شده (!) هراس
ندارند. جالب تر اینکه این مسئله در بیلاتفرم مشترک با "بیگاری"
آمده است و این گمان را بوجود میآورد که "بیگاری" نیز مسئله
را در بیافته است که این نیز دستاوردی در خور توجه است.
با اینهمه و با احساسی خردنی از این مسائل باید گفت که
هر سخنجان و هر نکته مقامی در دور رفقا بدین مسئله توجه
نکرده اند. در این زمینه توضیح میدهم.

رفقا از یکطرف مسئله سرکوب را علیه توده های مردم
می بینند و از جانب دیگر هنگامیکه به ذکر موارد ترمیم های آن
می پردازند از سرکوب با اعتصابات کارگری سخن میگویند. از یک
جانب به فقدان آزادیهای سیاسی اعتراض میکنند از جانب
دیگر از سرکوب کارگران کفش مانی و... سخن میگویند و با این
امریخا طرف بیست که تلویحا گفته شود آنچه ما را نگران میکند،
تنها سرکوب کارگران است؟ این همان ادا مسی گذشته است
و مغایر دستاوردی است که در فوق بدان اشاره کردیم. اولاین
سرکوب ها شی که رفقا از آن نام برده اند سرکوب آزادیهای
سیاسی به معنای اخس کلمه نیست. سرکوب مبارزات کارگری
است بطور کلی. رفقا بد رستی از توده های مردم سخن میگویند
ولی نمیدانیم چرا از ذکر نمونه های روشنی ما ننسند
حمله به دادشگاه و اجتماعات - که الزاماً مستقیماً مربوط به
طبقه کارگری نیست (توجه کنید به مستقیماً) - اجتناب میکنند.
آیا تصور میکنند محدود نکردن نمونه ها به ذکر این موارد از
"کارگری" بودن دیدوبینش ما میکا هد؟ آیا این نگرانی
هست که تکدی کسی به ما برود دیگر در که مدافع آزادیهای مردم -
کراتیک خرده بورژواها شده ایم؟ این مسئله زمانی بیشتر
قابل تعمق میشود رفقا بر گزار شی تظاهرات در روز اول ارد -

بیست را بی محاسباتی تظاهرات ۱۱ اردیبهشت میکنند
که هم از نظر اصلی فرعی کردن در مسئله فاشم با لذات نادرست
است و هم از نظر تصور اشتباه آمیز در مورد اینکه نام نگذاشتن
تظاهرات در اول اردیبهشت رژیم را تحریک نمیکند و معارضا
آنها خواب می کنیم. رفقا تظاهرات ضروری و بیگاری
روز را که بسیار هم برای شعار آزادیهای دموکراتیک مناسب
بوده اند میکنند تا در روز کارگر شعار اعتراض علیه بیگاری
و گرانسی را تبدیل به شعار مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک
کنند و استدلالشان هم اینست که رژیم "آزادیهای دموکراتیک"
کارگران کفش ملی و شرکت و احزاب سرکوب کرده است! مغفرا
و کسری غلبه و غیر مربوط. مهم. اما "توجه" رفقا بیش از اینها
جالب است. میگویند شعار مبارزه با گرانسی و بیگاری

"اقتصادی" است و چون با بد مبارزات توده ها را ارتقاء داد
"سیاسی" کرد پس بجای آن (و نه حتی در ادامه آن) شعار
مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را بدیم! مشکل بتوان
در ترمیم و اصلاح انگاری این نوع برخورد میانه کرد. بنا بر
این استدلال "توجه کارگران" فیالمثل خواستند مسائل کار
خود را تقلیل دهند با بد بگوئیم این مبارزه اقتصاد است.
از این شعارها تدهیب و رشدها آزادی میآوردیم! این یک
نبرد در جنبه "سیاسی" و در میان آگوستو بیستی به مبارزات
دی است. بدین ترتیب در نهایت آگوستو میسیم، مبارزات
اقتصادی نفی میشود. تصور میشود مبارزه سیاسی فقط بمعنای
سیاسی گوئی است. با این مسئله توجه شد که در یک متن
سیاسی، پیش با اقتدا به ترین مبارزات نظراً اقتصاد سیاسی
محتوای سیاسی دارد. با این امر توجه میشود که مبارزه علیه
بیگاری، یعنی مبارزه علیه برنامهای رژیم جمهوری اسلامی،
یعنی مبارزه علیه رژیم، یعنی نفی مبارزه سیاسی. اینک
این مبارزه سیاسی "سوسیال دموکراتیک" هست یا نه،
خود مغفرا ای دیگر است. اما نکته اینست که رفقا
حتی متکسر سیاسی بودن آن نیز هستند. رژیم
اینرا میباید چگونه است که رفقا به آن توجه ندارند. در تظاهرات
چند روز پیش ده کاران که میتوا نسبت با کسرتش خود لرزه بر اندا
ارگانهای سرکوب بیندازد، دهای با همین بیست "سیاسی"
بیمان بریدند و شعار "انحاد کاران و کوردستان" (!)
گل از گل پاسدازان شگفت! آنها هم فکر میکردند بدینوسیله
مبارزه اقتصاد دی را به مبارزه سیاسی ارتقاء داده اند!

رفقا! کجا هستیم. از اقتصاد دوازیست چه
برداشتی داریم؟ انحاد دوازیست را در مقوله ای جدا از هم دیدن
نهایت دیدگاه ترمیمیستی است. یک مبارزه ای اقتصاد دی بر
حساب اینکه در چه زمینه و مشتی عنوان شود میتوا نددید ترمیم -
نیروسی یا "سوسیال دموکراتیک" داشته باشد. این ما
هستیم که محتوای آنرا معین می کنیم. جهت میدهم و نه
نفس مقوله ای جدا ته! این ما هستیم که با بد پیش کشیدن
و اختلاص مبارزه علیه همه مفا در سرمایه داری و منجمد بیگاری
و گرانسی که بگفته خود شما قدرت بسیجی وسیعی نیز در میان
زحمتکشان جامعه دارد. مبارزه سیاسی را به پیش میبریم.
آنرا تا حدیکه مبارزه سوسیال دموکراتیک ارتقاء میدیم. اگر
بخوا هم به استدلالات شما توجه کنیم پس در مورد مبارزه برای
آزادیهای سیاسی هم باید بد بگوئیم این شعار ضربه کارگر
نیست چون بوی بورژواشی (!) میدهد. چون شعار لیبرالها
چون... شما با حفا دیدی نادرست از تفکیک مبارزات،
از یک جانب دستاوردی در ضرورت مبارزه برای آزادیهای دمو
کراتیک داشته ای. و از جانب دیگر با "اقتصادی" شدن مبارز
علیه بیگاری و گرانسی این تصور را بوجود میآورد که آن دستا
ورد شما نه بر معنای بیستی بلکه بر معنای تاکتیکی مبارزاتی
(و صرفاً گرفتن بوجرم از دست بیستی مدرها) بوده است و شاید
به همین جهت است که بیگاری هم بر بیلاتفرم شما را امکا کرده است.
رفقا! مبارزه ای اقتصاد دی میتوا ندمحتوای اقتصاد میداشته
باشد. لیبرالها شعارهای خیلی سیاسی میدهند. محتوای
شعارهای سیاسی آنها چیست؟ کارگران سوسیال دموکرات
هم مبارزه سیاسی میکنند ولی محتوای سیاست آنها چیست؟
کمونیست ها به محتوانگاه میکنند به مقوله. مقوله
امری تظاهراتی است نه اقتصادی. کمونیست ها به
رایهای مسائل بهم نگاه میکنند و نه به هر یک بطور صوری.
در شرایط کنونی جامعه مبارزه علیه بیگاری و گرانسی از جمله
سیاسی ترین شعارهای موجود هستند و لازم نیست کسی آنها
بر ادوا "اقتصادی" بخواند و بد بخواند آنها را ارتقاء دهد

سیاسی کند (آنهم بدین شکل)، و در این "ارتقاء سیاسی یک چیز دیگر را بجای آن ها نشانند.

ایرادات دیگری هم در شعار محوری و بیلاتفرم وجود دارد که بحث آنها خالی از فایده نیست ولی به لحاظ محدودیت صفحات به اشاراتی بسنده میکنیم از جمله:

"علت افزودن شعار " برای گسترش مبارزه ضد امپریالیستی " تا کیده مجدد و اصولی بر همان درک ما از جدائی ناپذیری مبارزه برای دموکراسی از مبارزه ضد امپریالیستی بود.

این کار به جز زیبایی موری هیچ چیز را ثابت نمیکند. فی المثل آیا مبارزه علیه سرما به داری از مبارزه ضد امپریالیستی جدا است؟ جواب آن تا کیده نمیکنید. آیا در اینک شما صدا میبزنید یا نیست هستید کسی شک دارد؟ اگر کسی شک دارد که بهر حال به نظر هرات شما نخواهد آمد. برعکس آیا مبارزه به سبب برای آزادیهای دموکراتیک فقط از آن جهت اعتبار دارد که مبارزه ضد امپریالیستی بیشتر میشوند انجام گیرد؟ در این صورت باید رسید اگر در شرایطی به نظر کسی مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک مغایر مبارزه ضد امپریالیستی (یا تحت الشعاع قرار دهند آن) شد باید از آن چشم پوشید؟ آیا این همان حرف حزب توده نیست؟

نکته دیگر اینست که بیگانه را ز شما خواسته بود موضعتان را در قبال حزب توده و جناح راست اکثریت در بیلاتفرم بنیاد و رسید ما فعلا بر ضرورت یا عدم ضرورت اعلام این موضع در بیلاتفرم کاری نداریم ولی "توضیح" شما در عدم ضرورت آن برای ما سؤال انگیز بوده است. توضیح شما اینست که شما بیا:

"هرگونه طرح مبهم و ناروشن که موجب مخدوش شدن خط و مرزها و بیرونی نمودن نسبت به اردوگاه سوسیالیسم شود".

مخالفت هستید. برای ما تصور میکنیم برای بسیاری از سازمانها و عتقا بر دیگران توضیح شما بیشتر موجب مبهم و ناسا روشن شدن قضیه شد. فکر میکنیم جاشی برای بحث بیشتر این قضیه باشد.

دیگر اینکه اظهار داشته اید که:

"ما آگاهانه و بی قصد جلب کلیه سازمانهای انقلابی (تا کیده از ماست) به اتحاد عمل و اتحاد مبارزه در روز اول ماه مه در طرح شعار "نا بود با ما میر- یالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکایی و یابگاه داخلیش " تا حد "نا بود با ما میرالیسم امریکایی و یابگاه داخلیش" در بیلاتفرم تقلیل داده بودیم".

برای ما جای این سؤال باقی است که این کلیه سازمانهای

انقلابی که سرکردگی امپریالیسم امریکایی را نمی پذیرند و با قاصد مبارزه با امپریالیسم جهانی نیستند و فقط با امپریالیسم امریکایی میخوانند مبارزه کنند، کدام سازمانها

هستند. بغير از بیکار کدام جریان انقلابی این چنین می اندیشد. نکند قصدتان "سه جهانی ها" باشند. آن وقت برسیدنی است که مگر آنان در قاموس سیاسی شما انقلابی هستند. قبول میکنید که این سئوالات مانا نشی از "سواش نیست. ما هم تجربه بدی با سازمان چریکهای فدائی خلق در گذشته داریم و هم معتقدیم شما که تا این حد بر سر مسائل بحث وجدل کرده اید قاعدتا باید نکاتی برای توضیح داشته باشید.



این بحث را می بایست در اینجا خاتمه دهیم، لیکن نکات قابل طرح هنوز بسیارند. مایل هستیم که نظریات شما را حول این مسائل بشنویم. این حق ما و سایر سازمانهای چپ است که تنگ هراتی را که بی همه آنها مربوط میشد، سازمانها درگیر و سازمانهای حذف شده، بحثهای انجام شده و نکات نا گفته را ارزیابی کنند. این حق نیروهای چپ است که بدانند قاصد خواسته شما از:

"بگذارتظا هرات اول ماه مه اما سال پیش از پیش موقوف طبیفی کا رگرا، انقلابی میهنمان را فشرده تر سازد".

تا واقعیت عینی از چیست. این حق کمونیست ها ست که ابتدا نتدرجا علیه رجم اظهار شما مبنی بر:

"بگذارتظا هرات مشترک اما لریزه بر اندام میر- یالیسم، سرما به داری و همه دشمنان توده ها بیفکنند".

جای اینکار، لریزه و ارتعاش بر اندام نیروهای مدیق انقلابی افکنند.

این حق ما ست که بدانیم دعوت شما که چنین عام بیان شده بود:

"سازمان ما از همه نیروهای انقلابی دعوت میکند که از هم اکنون تلاشهای مشترکی را در جهت سر- گذاری مشترک این روز آغاز کنند".

چرا بدین صورت در آمد. آیا اینها همه تقصیر حزب اللهی ها ست

آیا اینها همه تقصیر بیست و در است؟ و یا نه! انتقاد اساسی به ما نیست. به چپ است. به ما ست که همه جا نیده نمی ندیشیم. که نسبت درست خود را با ملاحظیات سکتاریستی نمی میکنیم. که محاسبه ی غیر انقلابی میکنیم. که کمیت و کیفیت را اشتباه میگیریم. ضرورت این امر مهم را که در مقابل توده ها جوابگو باید باشیم درک نمیکنیم. میخرا هم با توده ها پیوند داشته باشیم ولی شایستگی اعتماد توده ها را کسب نمیکنیم. نمیدانیم که توده های کده با روزگار را با لفاظی زیبای "اتحاد عمل و" نظا هرات برشکوه" و "همبستگی انقلابی" را از ما شنید و در عمل دید که حتی چنین روزی "چپ" توانا نشی حداقلی را نیز ندارد لاجرم - و متاسفانه - بدنیا ل بنی صدرها خواهد رفت. این ما شیم که "توهم بنی صدر" را بوجود میآوریم. اگر نه کل آن، گناه بخش بزرگی از آن بگردن ما ست.



ما همه ی سازمانهای چپ انقلابی، همه آنها شکی در مقابل جا کمیت موضع قاطع و روشن دارند علیه رجم اختلافات ایدئولوژیک، متحدین خود در مبارزه با کمیت ارتجاعی، در مبارزه بر ضد امپریالیسم، در مبارزه برای طوب- گیری از تشدید توهم نسبت به "لیبرالها"، و در یک کلام در مبارزه علیه سرما به داری میدانیم. ما معتقدیم که چپ ایران به میزانی که ما بایست رشد کرده است ولی میتوان در شد کند. ما معتقدیم که در بسیاری از اقدامات این سازمانها میتوانند و با بدبا هم اتحاد عمل داشته باشند. با بدبا زمانه نیایی را که مانع اتحاد عمل میشوند به مردم، به توده های چپ شنا با تدویر مسیبین تشنت و تغرفه انگشت گذارد. توده ها چپ باید از سازمانها بخواهند که با سخویا شوند. این فشار توده ها ست که میتواند در هربران غالباً سکتاریست و قدرت طلب را مجبور به اتحادی اصولی کند. اگر سکتاریست اخیرا انگیزه ای برای این فشار توده ای شود، اگر این امر باعث شود که توده های هوا دار سازمانها، سکتاریسم را شنا سائی کنند، که بدانند که هیچ دلیل واقعی، هیچ واقعیت مادی، هیچ موقعیت عینی برای این تشنت وجود ندارد بلکه همهی آن ذهنی، بخاطر خود خواهی ها، قدرت طلبی ها و کج اندیشی- های "رهبران" خود گمارده آنها ست، در این صورت این تشنت موقت را زمینه ای برای پیروزیهای آینده کرده ایم. اکنون فرصت هست. برای انجام اقدامات آینده میتوان مشترکا "گام برداشت. آیا از اکنون میتوان دلیل موجهی برای عدم انجام آن ارائه داد؟

کمونیستها، انواع سوسیالیستها، آنارشیستها و سوسیال دموکراتها از عهد ما رکن تا امروز در موارد مشترک اقدام مشترک کرده اند. ما عطای دیگران را به لقایشان بخشیدیم. بگذارید لاقل کمونیستها هم اشتراک عمل داشته باشند. آیا این زیاده خواستن است؟

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی و گریاید

کمیانیهای امپریالیستی به خاک "میهن اسلامی" خوش آمدید!

قرارداد یک میلیارد لیره‌ای با شرکت چندملیتی "تالبوت"

نمایش "ضد امپریالیستی" رژیم جمهوری اسلامی را هنوز باور داشتند، محال بود که حدود بیست میلیونها مردمی که به کوچکی و خیابان می‌ریختند بیکه رتبه‌گذاشت: بازی تمام شد، به‌خانه - ها بستان برگردید، و (جمهوری‌هیروبا ندولایت فقیه) به اهداف خود رسیدیم. این حرف اما نباید، موسوی خوئینی‌ها، آتش‌ساز معرکه ساریت بیگنی از محلیل های ولایت فقیه در مجلس شورای اسلامی با تراجعت تمام می‌توانست برند. ولی در آنوقت، در یکسال و نیمه‌ماه پیش، نمیشد.

باری تصمیم شورای انقلاب، در اوایل زمستان ۵۸ با توجه به جرحیدیدادها امریکائی حاکم سرجامه، در مرحله‌ی اول بشکل زیر بود:

۱- ایجاد ده‌گروه تسهیلات لازم برای بازگشت سرمایه‌های کشورهای غربی نظیر انگلیس، آلمان، فرانسه، ژاپن و غیره (فدایه‌استثنای امریکا).

۲- در حال حاضر بازگشت سرمایه به مورد نظرات است نه بازگشت مدیریت. حتی امکان از بازگشت بلافاصله کارشما ن و مستشاران اروپائی نیز خودداری شود (بازگشت کارشما سسان ژاپنی اشکالی نخواهد داشت).

این تصمیم در آن وقت، از آنجا که کشورهای غربی (علیرغم استقبال شدید از این تصمیم شورای انقلاب) اجرای آن سرا سوکول به حل مسئله‌ی گروگان‌ها کرده بودند بلافاصله نتوانست عملی شود. ولی رژیم جمهوری اسلامی، همان‌طور که گفتیم، بلافاصله در صدد تهیهی مقدمات آن برآمد. در همان ایام ما اطلاع یافتیم که وزارت صنایع و معادن، مدیران کارخانه‌ها و موسسات "ملی" شده را فراخوانده و سیاست شورای انقلاب (موردنا شهید دوجناح حاکمیت) مبنی بر بازگشت تدریجی کمیانیهای امپریالیستی (فعلاغیرا امریکائی) به ایران را به آنها اعلام داشت. وقتی که مدیریک کارخانه تهیه روغن مرشورا عتراف کرد و گفت:

- کارخانه ما علیرغم محاصره‌ی اقتصادی، با کمیود مسواد اولیه مواجه نیست و در آینه‌ها نیز از این باب در مضیقه‌نخود اهدیود. ما مواد اولیه را با اراد داخل ویا از کشورهای دیگر، بویژه از کشورهای رومانی، یا شرایطی بسیار مساعد تهیه کرده ایم. اگر سیاست دولت واقعاً عدم وابستگی باشد ما بتدریج قادریم از ورود همین مقدار مواد اولیه از خارج نیز بی‌نیاز شرییم. بنا بر این فلسفه‌ی بازگشت کمیانی شل چیست؟

جواب شنیدیم:

- این سیاست کلی شورای انقلاب است.

- مدیر کارخانه گفت:

- چند هزار کارگر کارخانه بی‌بهره به بازگشت کمیانی غارتگر شل رغابت نخواهند داد.

به او گفته شد:

- بهر حال شما وظیفه دارید که جورا برای اجرای سیاست کلی دولت آماده کنید. در غیر اینصورت، مدیریتگری بجای شما انتخاب خواهد شد.



اطلاعات فوق، همان‌طور که گفته شد، مربوط به ما ههای اول اشغال سفارت است. مربوط به زمانی است که کشور توسط شورای انقلاب با شرکت دوجناح حاکمیت اداره میشد (علاوه بر بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای و غیره، بنی‌صدر، بازرگان قطب زاده و غیره در آن شرکت داشتند). مربوط به زمانی است که انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی (و بعدا اسلامی) انجام نشده بود، هنوز دولت "صد در صد کمونیستی" رجا شئی سرکار رنیا مده بود، جنگ ایران و عراق آغاز نشده بود، و جنگ دوجناح حاکمیت از درون چهار دیواری انانهای در بسته به سر هر کوی و برزن کشانده نشده بود. ولی ما هها بعد، در آذر ۵۹ (یکماه قبل از اینکه گروگانهای امریکائی از دوشم محمدعلی رجائی، نخست وزیر کمیتی، با یکی از بلندگوهای سرمایه داران آلمانی معاحبه‌ای انجام داد که اطلاعات مذکور

پس از شصده‌بازی مسخره اشغال سفارت امریکا و آغاز " مبارزه ضد امپریالیستی" رژیم جمهوری اسلامی، دوره ۱، دوره ۲، عوام قریبی و ارادئی شعارهای دهن برکن و شوخالی بسود: " امریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند"، درودبهارهای شهید و صفحات روزنامه‌ها را با درشت ترین جروف ممکن پوشانده بود. " امریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند!" در دست است، ولی سس در کجا؟ مثلاً در وقتنام، هیچ غلطی نمیتواند بکند. در آوریل ۷۵ دیدیم بازماندگان اردش و کارگسزاران امپریالیسم امریکا و سرسپردگان داخلی اش، با چاه تعجب‌سخت وقتئی با بفرار گذاشتند و دیدیم "به پوزه‌ی بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان، بخاک مالیده شد. امریکا در اوایل سال ۷۹ (اواخر ۵۷)، در مقابل سنج میلیونیهایش از زنده‌های واقعا ضد امپریالیست، در ایران شیز هیچ غلطی نمیتوانست بکند. ولی عمو تراژدی - که مدئی اشغال سفارت در این بود که رهبران جمهوری اسلامی، بخاطر ما هیت طیناتی خود و وحشت آنها از زنده‌ها به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند، یک مبارزه‌ی ضد امپریالیستی واقعی بود. از نقدین کنندگان مالکیست، خصوصی و حاکمان سرمایه‌چگونه مستوران انتظار سرمایه‌زده ضد امپریالیستی داشت؟

پس از اشغال حساب شده‌ی سفارت، ابتکار عمل همواره بدست امپریالیسم امریکا بود. این امریکا بود که خرید نفت از ایران را تحریم کرد، این امریکا بود که روابط خود با ایران را قطع کرد. این امریکا بود که محاصره‌ی اقتصادی را به رژیم جمهوری اسلامی تحمیل کرد و این امریکا بود که بین ۱۲ تا ۱۶ میلیارد دلار (که رقم دقیق آن به وقت و حتی امروز مشخص نشده) از ذخایر ارزی و دارائیهای ایران را مسدود کرد. رژیم جمهوری اسلامی در مقابل این حملات مداوم، فقط شعارهای عوام قریبانه و بی‌محتوی ارائه میداد و در همین حال می‌کوشیدند تنها از تعمیق حواستهای ضد امپریالیستی زنده‌ها جلوگیری بعمل آورند بلکه با بیشترین تلاش، احساسات ضد امپریالیستی آنان را مهار کنند. نتیجه‌ی با اصطلاح مبارزه‌ی ضد امپریالیستی رژیم، از همان آغاز روشن بود. مساز اول م. نیم و بعدا حتی ناآگاهترین زنده‌ها نیز سبب دیدند " شیطان بزرگ"، با چاه خفت و فضا حتی پوزه‌ی بزرگ - ان و محلس های سرمایه را بخاک مالید. و " انقلاب بزرگتر از انقلاب اول" با چاه رسوائی سنگینی به گور سپرده شد و شعارهای عوام قریبانه رهبران همچون "تف سربا لایر چه ره دروغو - بیان تاریخ، ما سبب



در اولین ماههای جنگ اشغال سفارت، در زمانی که امپریالیسم امریکا و همداستان آن، محاصره‌ی اقتصادی (با بقول رهبران "حصار اقتصادی") را به ایران تحمیل کردند و رهبران، سیاست مرناض ما با نه‌ی "روزه سیاسی" (بسیاری دیگران، نه برای خودشان) را پیشنها دمیکردند و در مقابل با بر حملات و فشارهای امپریالیسم امریکا، فقط شعار میدادند. در اولین ماههای شصده‌بازی " ضد امپریالیستی"، در حالیکه میلیونها نفر در خیابانها شعار مرگ بر امریکا میدادند، با دوهای آن روزی ولایت فقیه، با اجازه‌ی "رهبر" بطور مستقیم و غیر مستقیم (در آغاز بطور فوق‌العاده محرمانه)، مشغول زدوبند با امپریالیسم امریکا بودند. درست در همین ایام، قریب یکسال و چند ماه پیش بود که ما از کارخانه‌ها و موسسات با اصطلاح ملی شده خبرهایی دریافت داشتیم مبنی بر اینکه رژیم جمهوری اسلامی در نظر دارد از کمیانیها و سرمایه داران کشورهای امپریالیستی برای بازگشت به ایران دعوت کند. (۱) این تصمیم موردنا شهید دوجناح حاکمیت در شورای انقلاب، قرار داشت. رژیم جمهوری اسلامی در اجرای این تصمیم آنچنان تعجیل داشت که نمی‌خواست منتظر بیان ما برای گروگانگیری شود، و در اوج " مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" خود، به تهیهی مقدمات بازگشت غارتگران بیسن - الملکسی پرداخت.

در آن ایام که بخش عظیمی از زنده‌ها، صحنه سازیههای

در فوق ما را بطور کامل تا شهید میکرد. ما در مقاله کوتاه "چگونه حکومت جهانی مستقمان پایه گذاری میشود" (رها ش ۵۹)، آن معا حیرت آبخیز را به اختصار مورد بررسی قرار دادیم. در آن معا حیره محمدعلی رجائی "مقلدا میدستغفان جهان"، با صراحت کامل اعلام داشته بود که: "نگرانی سرما به گذاران و صاحبان صنایع آلمانی در ایران، بی اساس و منتج از سوء تفاهات است. به کمپانی های امپریالیستی و عده داده بود که نه تنها کارخانه ها و موسسات "ملی" شده از ما در خارج میشوند بلکه حتی اینگونه کارخانه ها و موسسات "غرامت خود را از ایران دریافت خواهند داشت"، زیرا که رژیم جمهوری اسلامی برای مالکیت ارزش قائل است. و با لاف قول میداد که "بنا ایجا دستهیلات ضروری، راه را برای سرما به گذاری آلمانی و کشورهای خارجی دیگر، هموار" میسازد.



رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی که در اوج باصطلاح مبارزه ای ضد امپریالیستی خود، مشغول ساخت و پیاخت بنا امپریالیستیهای اروپایی و حتی امپریالیسم آمریکا بود، بنا اینحال مدتهای مدید (وحتی امروز که طشت رسوائی این "مبارزه" از پشت بام ها افتاده)، اعتما بات، تحمضها و اعتراضات کارگران را به بهانه ای اینکه "ما داریم بنا آمریکا می جنگیم"، سرکوب کرده و هرگونه فربا دحق طلبانه کارگران و سایر زحمتگشان را با "چماق" مبارزه با امپریالیسم"، در گلو خفه میکرد. رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی در همان زمانی که در صدد زدودن بنا امپریالیسم و بازسازی سرما به داری و دعوت از کمپانی های غارتگر امپریالیستی بود، با شعارهای تو خالی و به بهانه ای "رسیدن به خودکفائی"، "قطع وابستگی"، "استقلال اقتصادی" و "استقرار حکومت مستغفان علیه مستکبران" و خزیمتات دیگر، ساعات کار کارگران را افزایش میداد، تعطیلی پنجشنبه ها را حذف میکرد و بخشی از دستمزدها را (سودویزه) را به حیب سرما به داریان سرازیر میکرد. امروز که دکان سفارت آمریکا و "مبارزه ضد امپریالیستی" یکسره تخته شده، رژیم ضدکارگری و ضد مردمی جمهوری اسلامی، دست از سرکارگران و سایر زحمتگشان برنمیدارد و بهانه ای تازه ای برای سرکوب آنها بدست آورده است. از قدیم (گویا با ب طبع نوکران و محلل های سرما به داری) گفته اند: خداوند چون دری را می بندد در رحمت دردیگزی را (برای عوام فربیی) می گشاید. وقتیکه دکان سفارت تخته میشود، جنگ جنایتکارانه ای دودولت ارتجاعی و ضد مردمی ایران و عراق پیش می آید. "جنگ اسلام علیه کفر"، "دفاع از میهن اسلامی" و لافا شلات دیگر، محملی میشود برای استمرار تم طبقا شئی و استثمار هر چه بیشتر زحمتگشان و برای تحمیل خوانست تمام دولت های ستمگر سرما به داری به کارگران یعنی شعار: "تولید بیشتر و حقوق کمتر".

رژیم جمهوری اسلامی که از نظر سیاسی واجتماعی در استعمار کامل و از نظر اقتصادی، در آستانه ورشکستگی قرار دارد، بیش از پیش عریان تر، به سرکوب وحشیانه متوسل میشود. و در همین حال، بخاطر ما هبت طبقا نشئی، تنها راه نجات خود را در این می بیند که به دا من امپریالیسم به دا میان همیشگی "اسلام عزیز" (در منطقه و در ایران)، پناه ببرد. از همان آغاز استقرار جمهوری اسلامی (چه در زمان حکومت بازرگان و چه در زمان حاکمیت بهشتی- و در هر دو حال تحت رهبری "امام امت")، صدها سند در باره ای نزدیککی و سازش رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیستها در تشریفات انقلابی- سیاسی- مطبوعاتی و در این ما هب های اخیر همچنن در مجاهد انتشار یافت. مطبوعات خارجی، بویژه مطبوعات مترقی اروپائی صدها و صدها مطلب در این زمینه انتشار داده اند. در ما هب های اخیر، بویژه پس از جنگ جنایتکارانه ای دودولت ارتجاعی ایران و عراق، اخباری در اینجا و آنجا انتشار یافت مبنی بر خرید اسلحه توسط جمهوری اسلامی از اسرائیل (از طریق هلند) و از آمریکا (از طریق کره جنوبی)، فروش نفت به کشورهای دهرست آفریقای جنوبی و ورود محصولات این

کشور، با حجمی به مراتب بیشتر از زمان شاه، قرارداد های بسیار مهم با رژیم کودتا شئی ترکیه و یکی از سرپرندگان آمریکا در منطقه و غیره و غیره. در مورد قرارداد های اخیر الذکر (که کم و کیف آن طبق معمول انتشار یافت)، کار با شئی می رسد که سفیر ترکیه در تهران، در یک معا حبه تلویزیونی با سیمای جمهوری اسلامی (در شب ۲۴ آوریل - ۲ اردیبهشت) با خوشحالی جسم میا دلات دوشورا "بی سابقه" میخواند و با دست و دل بازی تمام اعلام میکند که: تمام راه آهن ها و سایر راه های ترکیه (برای سرازیر شدن محصولات و ممنوعات کشورهای امپریالیستی)، در اختیار جمهوری اسلامی قرار میگیرد. حتی واردات مستقیم از آمریکا، کمرکات ایران را انباشته است و رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه همچنان "ضد امپریالیست" باقی بماند، روی عبارت "Made in U.S.A" را بارنگ می پوشاند. (۲)

این اطلاعات صدها و هزاران نمونه ای دیگر، با باسکوت مطلق رژیم جمهوری اسلامی مواجه میشود و با براساس همان سیاست دروغ با فانه و ربا کارانه ای مورد عمل رژیم، "شدها مورد تکذیب" قرار میگیرد. ولی در این میان واقعهای بوقوع پیوست که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم میل باطنی خود (و علیرغم علاقه اش به پنهان کاری) نتوانست بروی آن سر پوش بگذارد. و آن موضوع قرارداد یک میلیار دللیرهای جمهوری اسلامی با کمپانی زبان دولت مکتبی و روزنامه جمهوری اسلامی (که معمولا از یک گاه، گوه میبازند) در مورد این قرارداد عظیم هیچگونه اظهار نظری نکرده اند، ولی طشت رسوائی آنچنان شدید صدا در آمد که روزنامه های وابسته به رژیم نظیر کمپان و اطلاعات مجبور شده اند که صحت اطلاعات منتشر در مطبوعات خارجی را مورد تائید قرار دهند. حتی روزنامه ای رقیب جناح حاکم یعنی روزنامه ای انقلاب اسلامی - که قاعدتا باید از انعقاد قرارداد جمهوری اسلامی با کمپانی تالپوت خشنودیا شد، بدلائیل خاص خود، فرصت را برای افشا گری مناسب یافته است.

حقیقت اینست که اهمیت فوق العاده این قرارداد و بحث وسیع آن در مطبوعات خارجی، خوشحالی زائده لوف محافل نزدیک به امپریالیسم انگلستان از این قرارداد و بویژه اعلام خبر آن در برنامهای فارسی رادیویی بی بی سی، با لاف روزنامه های اطلاعات و کمپان را مجبور به اعتراف و روزنامه ای انقلاب اسلامی را "ناگزیر" به افشاکری کرده است. خشم روزنامه ای بنی صدر، بانک مرکزی و وزارت بازرگانی نه بدلت انعقاد این قرارداد بلکه بیشتر از این بابت است که در جریان این مذاکرات و امضا بخشی از آن قرارداد داشته اند.



قرارداد یک میلیار دللیرهای بین جمهوری اسلامی و شرکت امپریالیستی تالپوت، دارای پنج قسمت است که یک قسمت آن امضا شده و سه قسمت دیگر با راف شده و منتظر امضا نهائی است و قسمت پنجم هنوز تحت مذاکره است. (۴) طبق این قرارداد، شرکت تالپوت "به مدت پنج سال، هر ساله قطعات کامل یکمدهزار دستگاه اتومبیل به کمپان را به جمهوری اسلامی تحویل خواهد داد. هما نظور یک امپریالیسم آمریکا، تجهیزات نظامی و سلاحهای از دور خارج شده خود را به رژیم شاه قالب میکند، امپریالیسم انگلستان نیز همان بلار با رژیم جمهوری اسلامی میا ورد:

"اتومبیلهای ما در همه ایران از نوع کراپلرها نتر است که دیگر در انگلستان عرضه نمیشوند". علاوه بر تحول سالانه قطعات کامل یکمدهزار دستگاه " برای مونتاژ اتومبیلها:

"کمپانی تالپوت مشغول مذاکراتی است که طبق آن ۵۵ هزار موتور نتر، جعبه دنده "پروپ شش" ۳ کسل" عقب برای وانت های نیم تنی مزدا ای ایران

بقیه در صفحه ۱۷

اتحاد کارگران ، ناقوس مرگ سرمایه داری است

سرنوینی رژیم اقتصادی کینز توسط ریگان

یابازگشت به قهقرا در اولین فرصت تاریخی

د - بهری

ارائه راه حل مناسبی برای آن بحران شدید بی اعتبار ساخت . بنا براین اقتصاددانان واقع بین بورژوازی پس از آن شدند تا آن تئوریهای اقتصادی را آنچنان تغییر دهند که قادر به نجات سیستم جهانی امپریالیسم در آن مقطع زمانی باشد . جان مینارد کینز استا داقتصادناشگاه کمبریج انگلستان معروفترین اقتصاددانی بود که برای نجات سیستم جهانی سرمایه کوشش نمود . چه وی، به سبب آشنائی نزدیک با عملکرد نظام سرمایه داری، بخوبی واقف بود که ادای آن بحران و بیگاری بخش عظیمی از نیروی کار در کشورهای امپریالیستی سقوط نظام سرمایه داری انحصاری را هر چه زودتر عملی خواهد ساخت .

کینز کوشید تا مکتب جدیدی را پایه گذاری نماید . این مکتب جدید، که بنام مکتب اقتصاد کینز معروف گردید، بدون اینکه اصول اولیه مکتب نئوکلاسیک را تغییر دهد، سعی کرد اقتصاد بورژوازی را پاسخگوی مسائل موجود سرمایه داری انحصاری سازد . معیار دیکر کینز اقتصاد بورژوازی نئوکلاسیک را به سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) تعمیم داد . آنچه به انقلاب کینز معروف است کوششی بود که کینز برای نجات سیستم جهانی سرمایه انجام داد . چه او زدید - گناه بورژوازی اش مسائل سیستم سرمایه داری را درک و بر - اساس این درک راه حل عملی را برای نجات آن سیستم پیشنهاد نمود . در مکتب کینز قانون سی و دست نامرئی اسمیت، که تا صیح بودن آن هشتاد سال قبل از آن توسط مارکس با ثبات رسیده بود، مردود شناخته شده و مطرح میشود که سرمایه داری سیستم متعادل بوده و هرگز قادر نخواهد بود تا می کارگران را بیکار نگذارد . و به سبب نام صحیح بودن قانون سی، تمامی کالاهای عرضه شده الزاماً خریداری نخواهند شد . بنا براین برخلاف اقتصاددانان نئوکلاسیک که سیستم سرمایه داری را بدور از بحران و بیگاری شنبند می پنداشتند، کینز پذیرفت که بحرانهای رکودی (تورمی) و بیگاری جزء لاینفکی از سیستم سرمایه داری میباشد . و برای جلوگیری از اینگونه بحرانها و پیاپی منظور تخفیف آنها، وی برخلاف تئوریستهای نئوکلاسیک، مطرح نمود که دولت سرمایه داری الزاماً با پذیرش مهمی را در اقتصاد ایفا نماید . تیلور این دخالت ها را وی درسیاستهای اقتصادی معروف به سیاست مالی و سیاست پولی میدید لازم به توضیح است که سیاست مالی به معنای تأثیر دولت بر امور اقتصادی از طریق تغییر میزان مالیات و هزینه ها، دولت و سیاست پولی بمعنای تأثیر دولت بر امور اقتصادی از طریق درجیم پول و نرخ بهره میباشد . وی همچنین مطرح نمود که در بحرانهای شدید دولت باید از طریق آغا ز پروژه های عمرانی و عمومی بیکاران را بیکار نگذارد .

تئوریهای اقتصادی کینز بر تمام کشورهای سرمایه داری تأثیر به سزائی گذاشت . تأثیر تشوژیهای کینز - بخصوص بر اقتصاد آمریکا چشم گیر بود . تشوژیهای کینز زمانی ارائه شدند که فرانکلین روزولت رفرمیت از حزب دموکرات توانسته بود هورر محافظه کار از حزب جمهوریخواه را (در سال ۱۹۳۲) شکست داده و تا سال ۱۹۴۴ بعنوان رئیس جمهور آمریکا حکومت نماید . در آغاز انتخاب روزولت، کینز با آمریکا سفر کرده و رئیس جمهور جدید را به ضرورت رفرمهای پیشنهادی خود برای نجات سیستم جهانی سرمایه متقاعد ساخت . روزولت و رئیس جمهورهای بعدی آمریکا به تبعیت از تئوریهای اقتصادی کینز این واقعیت را پذیرفتند که در جوامع سرمایه داری بحران و بنابر این شرکت فعال دولت در امور اقتصادی اجتناب ناپذیر است . از این رو از سال ۱۹۳۳ تا کنون دولت های مختلف امپریالیستی در آمریکا کوشیده اند تا با سیاستهای مالی و پولی، با هزینه

اقتصاد سیاسی مکتب کلاسیک، بویژه تئوریهای اقتصادی آدام اسمیت و دیوید ریکاردو که در ربع چهارم قرن هجدهم به عرصه حیات گذاشتند، بازتابی بود از واقعیت های عینی سرمایه داری بر اساس رقابت آزاد . بعنوان مثال، از آنجا که شکوفائی سرمایه داری بر اساس رقابت آزاد و رشد نیروهای مولده در آن مرحله از تاریخ منوط به آزادی عمل موسسات تولیدی سرمایه داری بود، بسیار طبیعی بود که اقتصاددانهای چون اسمیت و ریکاردو برای دولت های سرمایه داری در آن مرحله مشخص تاریخی نقش اقتصادی فعالی را ضروری بدانند . البته برخلاف تئوریستهای مکتب اقتصاد مریکا - نتیلیسم که در قرون شانزدهم، هفدهم و نهمه اول قرن هجدهم دولت های مرحله مریکا نتیلیستی سرمایه داری را موطف به شرکت مستقیم در امور اقتصادی، بویژه در ارتباط با کنترل تجارت خارجی و اهتمام در بحرانها کثرت یافتن صادرات و بحرانها زساقول واردات، میدیدند . در اقتصاد سیاسی کلاسیک در تحلیل نهائی بازار، از طریق مکانیسم و عملکرد قانون عرضه و تقاضا، تعیین کننده قیمتها، دستمزدها، نرخ بهره، مقدار تولید شده و مقدار کالاهای به فروش رسیده میباشد . بگفته آدام اسمیت اگر دولت نهاد های اقتصادی سیستم سرمایه داری را بحال خود واگذازد (سیستم لزه فر)، دستی نامرئی بگونه ای مسائل اقتصادی را حل خواهد نمود . چه، بگفته جان بابتیستی شاگرد فرانسوی آدام اسمیت، مادامیکه موسسات تولیدی کالائی را به بازار عرضه نمایند، بطور حتم خریداران و مصرف کنندگان سی وجود خواهند داشت که این کالاهای را خریداری نمایند . این قانون خوشبینانه به قانون سی معروف است .

مالها پیش از ظهور سوسیالیسم علمی در اواسط قرن نوزدهم، اقتصاددانان برجسته مکتب کلاسیک (با استثناء مالتوس و سینور) شکل ابتدائی و تکامل نیافته تئوروی ارزش کار را پذیرفته بودند . به سبب پذیرش این تئوری توسط مارکس و انگلس پس از سال ۱۸۴۷، و به سبب بیکار گرفته شدن این تئوری در مبارزات کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم، و البته به سبب اهمیت تئوری ارزش کار در تئوریهای اقتصادی دیوید ریکاردو، ایدئولوژیهای بورژوازی در نیمه دوم قرن نوزدهم خود را ملزم به تغییر اقتصاد سیاسی کلاسیک دیدند . پایه گزاران مکتب اقتصاد مارژینالیسم، در باصطلاح انقلاب ۱۸۷۰ خود در علم اقتصاد (در حقیقت ضد - انقلاب خود) این خواست بورژوازی وحشت زده را دنبال می نمودند . آنها مکتب جدیدی را پایه گذاری کردند که به هیچ عنوان به تئوری ارزش کار ارتباطی نداشت . به عقیده بسیاری اقتصاددانهای بورژوازی پایه گزاران مکتب مارژینالیستی در برخورد با تئوریهای دیوید ریکاردو افر - اط را بپیموده بودند . از این رو آلفرد مارشال انگلیسی در - سال ۱۸۹۰ کوشید تا بین تئوریهای ریکاردو و مارژینالیستی مازشی برقرار نماید . نتیجه این سازش مکتب اقتصادی نئوکلاسیک بود که تا ظهور مکتب اقتصاد کینز در دهه ۱۹۳۰

بر مداخل اقتصادی بورژوازی تسلط مطلق داشت . مارشال کوشید تا تئوریهای بورژوازی را بطریقه ای ظاهراً "علمی - مطلق" مطرح نماید . اگرچه مارژینالیستها و نئوکلاسیکها بسیاری از تئوریهای اقتصادی مکتب کلاسیک را تغییر دادند، لیکن همچنان در اعتقاد خود به قانون سی، دست نامرئی و عدم نیاز به نقش فعال دولت در امور اقتصادی پایبند ماندند .

بحران اقتصادی بسیار شدید دهه ۱۹۳۰ سیستم سرمایه داری انحصاری جهانی را در آستانه سقوط قرار داد . این بحران شدیداً اقتصاد تئوریهای اقتصادی بورژوازی (عمیوناً نئوکلاسیک) آن زمان را به سبب عدم توانائی برای

های سرسام آور نظامی و با پروژه های عمرانی خود از خطر بحرانها کاسته و اقتصاد را به داری آن کشور را مهیا کرد اند.

التنه شکی نیست که پذیرش رفرمهای براساس تئوریهای کینز از جانب دولتهای آمریکا در ۴۸ سال گذشته تنها به علت فوق الذکر نمی باشد. علت دیگری برای پذیرش تئوریهای کینز و تعمیم آنها به جا معه واقعا در آمریکا از جانب روزولت و دیگر رئیس جمهورهای دموکرات و حتی جمهوریخواه آمریکا تا نیمه های دهه ۱۹۳۰ و حتی نژادی در آن جا معهوده است. فرانکلین روزولت زمانی به مقام ریاست جمهوری رسید که جامعه آمریکا در بحران اقتصادی بسیار شدیدی بسر برده و بیکاری و فقر پیدا شده بود. یکی از دلایل تشدید فقر و بخصوص محسوس بودن آن در آن زمان (سالهای ۳۲-۱۳۲۹) بی تفاوتی دولت هورر رئیس جمهور آمریکا نسبت به مسئله بیکاری و فقر بود. چه در آن زمان در جامعه آمریکا هیچگونه برنامه رفاهی نظیر حق بیکاری و کمک به خانواده های کم درآمد، بیمه و... وجود نداشت.

در این دوران میلیونها نفر کارگری را رسمیت یافتن سندیکا های کارگری، که بعضا "از ربع آخر قرن نوزدهم فعالیت های غیر قانونی خود را آغاز کرده بودند، مبارز می نمودند. در آن زمان اکثر سندیکاها مواضعی بسیار رادیکال اتخاذ نموده و در رهبری آنها (بویژه سندیکا های IWW و CIO) کمونیستها نقش بسیار تعیین کننده ای داشتند. بنا بر این، روزولت رفرمیست و دوراندیش نه تنها بخاطر نجات سیستم سرمایه از بحران بسیار شدید و جلوگیری از ورشکستگی بی حد و حساب سرمایه داران، بلکه همچنین بدلیل وحشت از جنبش کارگری و کمونیستی بود که مجبور به پذیرش نسخه های اقتصادی کینز گردید. از این رو بود که وی رفرمهای معروف خود را که به برنامه های جدید (New Deal) معروف گشت، آغاز نمود. با آغاز این برنامه دولت آمریکا نه تنها از طریق افزایش فوق العاده هزینه های دولتی (سیاست مالی) و کنترل حجم پول و نرخ بهره از طریق بانک فدرال رزرو (سیاست پولی) بلکه همچنین از طریق سرمایه گذاریهای مستقیم دولت در پروژه های سد سازی و کوشیدنا بحران بسیار شدید فوق را تخفیف داده و ارزشدست بیکاری بکاهد. به سبب موفقیت نسبی برنامه های فوق در تخفیف بحران سالهای ۱۹۳۰ که البته منتهای خود را در جنگ جهانی دوم یافت) و بیکار گرفتن بسیاری از کارگران بیکار بود که بخش عظیمی از کارگران و همچنین سیاهان، کم پس از اصطلاح آزادی برده ها در سال ۱۸۶۱ به حزب آبراهام لینکلن یعنی حزب جمهوریخواه پیوسته بودند. به حزب فرانکلین روزولت یعنی حزب دموکرات جذب شدند. تا قبل از بحرانهای دهه ۱۹۳۰ سیاستمداران جوامع سرمایه داران پیشرفته برنامه های رفاهی، بیمه، حق بازنشستگی، حق بیکاری، سایر برنامه های مشابه را برنامهای سوسیالیستی تلقی نموده و با تحقق اینگونه برنامه ها (بخصوص در آمریکا) شدیداً مخالفت می ورزیدند. در آمریکا دولت فرانکلین روزولت بود که این برنامه ها را به مثابه ی برنامه های که برای تداوم سرمایه داری انحصاری ضرورت دارند، تلقی نمود. با پذیرش این امر مالیاتها و هزینه های نظامی دولت فدرال در آمریکا رشد غیر قابل تصویری یافته و بوروکراسی عظیم فعلی دولت آمریکا پایه گذاری گردید. این بوروکراسی پس از مرگ روزولت (در سال آخر جنگ دوم) ادامه یافت و دولت تا با مرزبسیاستهای کینزی مذکور برآمور استمادی جامعه ای آمریکا تا شریک شدن داشته است.

رفرمهای روزولت، جنگ جهانی دوم و جوفاشیستی دوران مک کارتی توانست از رادیکالیسم جنبش کارگری کاسته و خیال طبقه کارگر را از خطر جنبش کارگری آسوده نماید. لیکن در سالهای ۱۹۶۰ مبارزات سیاهان (معروف به مبارزات حقوق مدنی) و خواست آنها مبنی بر افزایش برنامه های رفاهی وحشت دوباره ای در طبقه کارگر آمریکا بوجود آورد. این جنبش که در ابتدا بصورت منفی و مسالمت آمیز ولسی سرانجام به شورشهای خود بخودی خونت آمیز (بآتش کشیدن رفرمهای روزولت، جنگ جهانی دوم و جوفاشیستی دوران مک کارتی توانست از رادیکالیسم جنبش کارگری کاسته و خیال طبقه کارگر را از خطر جنبش کارگری آسوده نماید. لیکن در سالهای ۱۹۶۰ مبارزات سیاهان (معروف به مبارزات حقوق مدنی) و خواست آنها مبنی بر افزایش برنامه های رفاهی وحشت دوباره ای در طبقه کارگر آمریکا بوجود آورد. این جنبش که در ابتدا بصورت منفی و مسالمت آمیز ولسی سرانجام به شورشهای خود بخودی خونت آمیز (بآتش کشیدن

محل و واتس لوس آنجلس، شهردیتر ویت منسگان و سنوآرک نیوجرسی) و مبارزه مسلحانه گراشد، طبقه کارگر را با یک مساله جدی مواجه ساخت. این وحشت سرانجام باعث افزایش برنامه های رفاهی و بهداشتی برای مردم کم درآمد و اقلیتهای نژادی آمریکا گردید. این برنامه ها در دوران زمانمداری جان اف کندی و لیندن جانسون (هر دو از حزب دموکرات) با جراد آمدند. نیکسون و جرالدفورد (هر دو جمهوریخواه) و کارتر نیز با لاجبار برنامه های رفاهی فوق الذکر را با همان بوروکراسی عظیم موجود ادامه دادند. بعبارت دیگر، در فاصله سالهای ۸۰-۱۹۳۳ بعلت وحشت

بورژوازی از مبارزات کارگری و اقلیتها و بدلیل پذیرش نسبی تئوریهای اقتصادی کینز در کنترل نهادهای اقتصادی و در نتیجه مهار ساختن بحرانهای اقتصادی، دولت آمریکا در امور اقتصادی شرکت فعالی داشته و میکوشید تا در عین حفظ سیستم سرمایه داری و بحداکثر رسانیدن منافع بورژوازی برنامه های رفاهی ناشی از تئوریهای اقتصادی کینز را بپذیرد. طبیعتاً است که این برنامه های رفاهی و این رفرمها در بجه های اطمینانی بوده اند که بدون آن انفجار در جامعه آمریکا احتیاج پذیر می بود. اکثریت اعضا طبقه کارگر در آمریکا و خنگویان آنها نیز این اجتنابنا پذیری را، لااقل تا یکی دو سال اخیر پذیرفته بودند. با این دلیل بود که برنامه های رفاهی، کنترل های اقتصادی نسبی دولت و بوروکراسی ناشی از آن تا دوران ریاست جمهوری کارتر ادامه یافت. بی سبب نبود که حتی میلتن فریدمن رهبر افراطی مکتب دست راستی شیکاگو و رفرمهای مخالفین مکتب اقتصادی کینز در جهان غرب نیز در چند سال پیش مطرح نموده: " همه ما امروزه نوعی طرفدار کینز هستیم



از زمان انتخاب رونالد ریگان نماینده دپت راستی ترین جناحهای امپریالیسم آمریکا به مقام ریاست جمهوری به نظر میرسد که برنامه های رفاهی، کنترل های اقتصادی دولت و بوروکراسی دولت فدرال آمریکا تقلیل خواهد یافت. بعبارت دیگر، دولت ریگان بر آن است تا بر سنت های کینزی دولت بوروکراسی در آمریکا خط بطلانی بکشد و مالیاتها و هزینه های غیر نظامی دولت فدرال را کاهش دهد. ببینیم چگونه و چرا.

گفته شده که دولت آمریکا در دوران بحران شدید اقتصادی دهه ۱۹۳۰ و بعلت وحشت از مبارزات کارگری و سپس مبارزات اقلیت های نژادی (عمدتاً سیاهان) و به دلیل پذیرش تئوریهای واقع گرایانه اقتصادی کینز، که بمنظور نجات سیستم جهانی امپریالیسم بوجود آمده بودند، رفرمهای را آغاز نمود. که در آن بوروکراسی دولت فدرال آمریکا رشدی اندازه ای یافته و مالیاتها و هزینه های دولت مرکزی افزایش بسیاری یافت. چه دولت آمریکا در عمل و تئوریا "به تبعیت از کینز پذیرفته بود که اگر دولت اقتصاد را بحال خود و گذارد، و در کنترل بحرانها نگوید، آسیب پذیری سیستم سرمایه داری به مراتب افزایش خواهد یافت. کینز که اقتصاددان، نویسنده و سخنران برجسته ای بود توانست اکثریت اقتصاددانان و بخصوص اقتصاددانان جوان بورژوازی در سالهای ۱۹۳۰ را به پذیرش تئوریهای خود متقاعد سازد. اما همیشه اقلیتی در میان اقتصاددانان بورژوازی (بخصوص در آمریکا) وجود داشته است که بعلت اعتقادیه مواضعی شدیداً راست و محافظه کارانه رفرمهای فوق الذکر را نه به مثابه در بجه های اطمینانی که برای حفظ و تداوم سیستم جهانی سرمایه ضرورت دارند، بلکه بعنوان برنامه های سوسیالیستی و چپا تلقی می نموده اند. این دسته از اقتصاددانها همیشه رفرمهای فوق را غیر ضروری و حتی مضر به حساب می آورده اند. چه آنها دخالت های دولت در امور اقتصادی

مبارزه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

راسدی در راه رشد اقتصاد و عملگردهای سیستم سرمایه - داری میدانسته اند و عملگردهای آزادانه با زار را بهترین عامل رشد و رفاه اقتصاد و بشمار مبادی ورده اند. این اقتصاد دانان ، وسایستمداران دست راستی که همیشه به تئوریهای اقتصاد آنها استناد میکنند همیشه بر نامه های رفاه سی دولت (حق بیکاری و کمک به خائونده های کم درآمد و ...) ، کوشش های دولت برای کنترل فعالیتهای "خلاف کمپانیها" سرخشان به مخالفت ورزیده اند. این اقتصاد دانان راستگرا طرفداران مکتب اقتصاد شیکاگو میباشند که معتقدین فرید آن میلتنون فریدمن است که چند سال پیش برنده جایزه نوبل در اقتصاد گردید.

در دوران شکوفائی اقتصاد ای جامعه آمریکا ، که بحالت موفقیت نسبی دولت دراستفاده از تئوریهای اقتصاد کینز ، بحرانها مهار گردیده بودند ، شرایط برای رشد و رفاه در اقتصاد مکتب شیکاگو وجود نداشت. بحران اقتصاد ای سالهای ۱۹۳۰ ، بخصوص با توجه به ناتوانی سیاستمداران اقتصاد ، ناشی از مکتب کینز در حل این بحرانهای رکودی - تورمی ، وضعیت فوق را دیگرگون ساخت. در این زمان شرایط برای رشد مکتب شیکاگو - کون با توجه به ضعف نیروهای چپ در آمریکا کاملاً مساعد گردید. طرفداران این مکتب به تئوریهای اقتصاد دانان اقتصاد دانان طرفدار مکتب کینز را متخاصم و مسازنه ، بلکه همچنین موفق شدند تا بسیاری از روشدهای رایج که به سبب فشار انباشتی از تورم نراضی بودند ، نیز متخاصم سازند. البته وجود سنت های نژاد پرستانه و سیاستهای راست گرایانه در جامعه ای آمریکا کار را برای آنها تسهیل نمیداد. آنها با استفاده از امکانات موجود تبلیغاتی به بسیاری از مردم قائلانند که علت تورم و بحران دخالتهای بیجا ی دولت در اقتصاد است. مالبا تهای زیاده و بر نامه های رفاهی میباشد. بسیاری از مردم بجای اینکه کارتل های بزرگ و سیستم جهانی امپریا - لیسم را عامل نابرابری بدانند ، از این روشها و روشهای دست راستی راضی ترند که رفاه رفاه ناشی از تئوریهای اقتصادی کینز را غارتن ، نابرابری را برپا کرده است.

از طرف دیگر ، اکثریت نمایندگان جناح های نفتی و صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا نیز حامی سیاستهای راست گرایانه و تئوریهای اقتصاد مکتب شیکاگو بوده اند. مثلاً "سنا تورگلدواتر از نمایندگان جناح صنعتی - نظامی که در سال ۱۹۶۴ کاندیدای ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه بود در مبارزات انتخاباتی خود علناً با بر نامه های رفاهی دولت فدرال آمریکا مخالفت ورزیده و میلتنون فریدمن را بعنوان مشاور اقتصاد ای خود برگزید. بی سبب نیست که دیگر نمایندگان جناحهای نفتی و صنعتی نظامی کم و بیش چنین مواضعی را اتخاذ کرده اند. (ریگان ، جرال دفرورد ، برا - دران باکلی و ...).

اگر گلدواتر ، که با اتخاذ مواضع راست افراطی فوق در سال ۱۹۶۴ از لیندن جانسون شکست خورد ، و همچنین دیگر سیاستمداران مشابه ، نتوانستند این فرمت را بدست آورند تا سیاستهای خود را پیاده نمایند ، هم اکنون رونالد ریگان ، بحالت جور است تا کم برجا معه ، در موقعیتی قرار دارد تا با مبارزه با رفاه برای ناشی از تئوریهای اقتصاد کینز به آرزوی دیرینه ی راست گرایان افراطی جامعه آمریکا جامه عمل بپوشاند. دولت ریگان هم اکنون بر آنست تا : اولاً " کنترل دولت بر کمپانیهای بزرگ را به حداقل ممکن تقلیل دهد. چه ، در اشمار مبارزات مردم ملی ۱۹۸۵ و ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در آمریکا قوانین بسیاری به تصویب رسیده به دکمه اقتصاد زهای محدود و زمانهای مصرف کنندگان و کارگران در مقابل سوء استفاده های گمراهی های بزرگ پشتیبانی نماید. در این مورد بعنوان مثال میتوان از کاهش کارهای خطر در کارخانه ها ، فشار بر کمپانیها برای کاهش آلودگی های هوای ناشی از تولیدات آنها ، و جلوگیری از فروکش کالاهای شیکه برای سلامتی مصرف کنندگان مخزنند ، نام برد. از آنجا که تصویب قوانین فوق در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با ز - تایی از عقب نشینی نمایندگان جناحهای مختلف امپریالیسم آمریکا در برابر مبارزات سندیکاهای و مصرف کنندگان بشمار میرفت ، طبیعی است که کوشش ریگان برای

بند اقل رساندن کنترل های فوق مورد حمایت اکثریت نمایندگان آن جناحها در دولت و کمتره فرار گردید. چند سال پیش در اشرفیهای وارده از جانب مصرف کننده ها و علیرغم مقاومت کمپانیها ، دولت و مجلسین با زمان محیط زیست را که هدفش جلوگیری از آلودگی هوا بود ، بوجود آوردند. در اواسط ماه مارس (اواخر اگشت) دولت ریگان ، بی آنکه با مخالفتی چشم گیر روبرو شود ، با اخراج ۸۰ درصد از کارمندان آن ، در همان زمان ، با زمان را به سازمانی تقاطع و باطل تبدیل نمود.

ناتیا ، دولت ریگان قاطعانه مصمم است تا در عین افزایش فوق العاده ی بر وجهی نظامی دولت فدرال آمریکا ، از بودجه ی بر نامه های رفاهی و عمومی - که در درجه اول رجب شوریه های مکتب اقتصاد کینز و به خاطر طرحهای زیست مردم و جلوگیری از بحرانهای شدید بود و به خاطر در ۴۸ سال گذشته به وجود آمده اند - بکاهد. دولت ریگان در اواسط ماه مارس از طریق رئیس و راست افراطی اداره ی بهداشت و پرورده ی خرید و پرورده استاکمین بودجه ی ۱۹۸۲ خرید را به مجلسین فدرال آمریکا پیشنهاد نمود. در این لایحه ی پیشنهادی ، بودجه ی کل دولت ریگان در حدود ۵۰ میلیارد دلار کمتر از بودجه ی سال ۱۹۸۱ خواهد بود. این در حالی است که بودجه ی نظامی دولت ریگان برای سال ۱۹۸۲ در حدود بیست میلیارد دلار بیش از بودجه ی نظامی سال ۱۹۸۱ خواهد بود. بعبارت دیگر ریگان برای سال ۱۹۸۲ ، ۱۰۰ میلیارد دلار بیشتر از سال ۱۹۸۱ از بودجه ی غیر نظامی کاهسته و بیست میلیارد دلار بر بودجه ی نظامی خود بیشتر کرد. با توجه به در نظر گرفتن حدود ۵ درصد شوخ تورم در آمریکا ، کاهش بودجه ی غیر نظامی دولت آمریکا در واقع بیش از ده میلیارد دلار است. همچنین با بد در نظر گرفتن که قرار است این روند در چهار سال آینده ادامه یابد یعنی در چهار سال آینده هر ساله بر بودجه ی نظامی افزوده شده و از بودجه ی غیر نظامی کاهسته شود. برای درک ماهیت ریگان و اهمیت این تغییرات کافی است متذکر شویم که این نماینده راست افراطی قرار است از بودجه ی مربوط به حق بیکاری ، کمکهای بهداشتی به خائونده های بی درآمد و کم درآمد ، بر نامه ی تخفیفه های کودکان بی بضاعت در دستهای و دیر بر ستانها ، بر نامه ی تحریم بیکاران بدون مهارت برای آژمانهای ورودیها یا زار کار (اکشرا) از اقلیتیهای نژادی ، بر نامه ی کمک غذائی به خائونده های بی درآمد و کم درآمد و بر نامه ی وامهای دانشجویی ، بکاهد. بر نامه ی دولت ریگان اینست که در چهار سال آینده نه تنها از هزینه های دولت ، بلکه از هزینه های دولت فدرال نیز بکاهد. بعبارت دیگر ، دولت ریگان میخواهد همه ساله از مالیاتها و از هزینه ی کل دولت فدرال بکاهد. البته کاهش مالیاتها بهودی خود مستلزم بیست - بیست و پنج درصد کاهش مالیاتهاست. این اقتضای معده سیک نسبت بکاهد لیکن بر نامه ی مالیاتی وی نیز مستلزم است که بر منافع بورژوازی تکیه دارد. بعبارت دیگر ، در لایحه ی مالیاتی پیشنهادی وی ، بیشتر از مالیات بر اقسا و رهنه تراجماع کاهسته میشود تا اقسا رهنی و اقسا رکن درآمدی. این عمل حتی با قوانین اقتصاد بورژوازی نیز قاطعاً توجیه نمیتواند. چه بر اساس قوانین اقتصاد بورژوازی نیز فریب میل بمصرف اقسا رکن درآمدی بصورت پیش از خرید میل به مصرف برای اقسا رهنه است. بعبارت دیگر ، اگر مالیاتها قرار است کاهش یابند با بد بیشتر از مالیاتها برای اقسا رکن درآمد کاهسته شوند. چه در اینصورت آنها نسبت به تشری از درآمد کاهسته شده خود را به مصرف رسانند و کالاهای رفاهی آنها بکاهد. چرا این تناقض وجود دارد؟

گفته شد که در یکی دو سال اخیر جورا ستی بر جامعه آمریکا حاکم است. در این جورا ست نا رضایتیهای بخش عظیمی از جمعیت در مخالفت صوری با افزایش مالیاتها تبلیور میباشند. در با لاهجین مطرح شده که اقتصاد دانان مکتب شیکاگو نیز همیشه - و بخصوص در چند سال اخیر - با بر نامه های رفاهی ناشی از تئوریهای اقتصاد کینز که وضع مالیات بیشتر را میطلبند و نیز با دخالتهای دولت در کنترل ویا محدودت

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

بخش بعضی از فعالیت‌های شرکت‌های تولیدی شدیداً مخالفت ورزیده‌اند. جناح‌های راست افراطی (به‌عنوان ریکان) و بخش‌های دیگری از بورژوازی آمریکا بر آن‌دنا از ناراضی‌های راسکرایا نه موجود بخش عظیمی از جامعه آمریکا بهترین بهره‌برداران به‌شمار می‌آیند. چه علیرغم پذیرش تزه‌های اقتصاد ریکان، بورژوازی آمریکا از تمامی لوابح مالیاتی و برنام‌های رفاهی ۴۸ سال گذشته رضای نبوده است چه بخشی از این برنام‌ها را اجباراً "در اثر مبارزات سندیکاها" اقلیت‌ها و سازمان‌های مدافع مصرف‌کنندگان قبول کرده است.

دولت ریکان برای اینکه بتواند نتوده‌ها را بیشتر تحمیل و برنام‌های خود را به آنها بقبولاند، مجبور است به توجیهات ظاهراً علمی متوسل شود. بهترین امکان وی توسل به تزه‌های ظاهراً علمی مکتب افراطی و راست گرایا نه شیکاگو است. البته در جامعه آمریکا طرفداران مکتب شیکاگو به محافظه‌کاری و کهنه‌پرستی معروفند. لذا دولت ریکان، برای اینکه به کهنه‌پرستی منتهم نشود ادعا دارد که برنام‌های او ملهم از تزه‌های مکتب با ملاحظ جدیدی است که آنرا مکتب اقتصاد عرضه‌ای Supply Side Economics می‌نامند. طرفداران این با ملاحظ مکتب جدید (که در واقع طرفداران همان مکتب شیکاگو می‌باشند) تمام مسائل اقتصاد آمریکا و بحران‌های آنرا ناشی از برنام‌های رفاهی و سیستم مالیاتی ناشی از تزه‌های اقتصاد کیتر می‌دانند. آنها مدعی هستند که با بدترهای کیتر، که بیشترین تاکید را بر مصرف هرچه بیشتر (تلقاً) می‌گذارند، فراموش نموده و در عوض بر افزایش قابلیت تولید (عرضه) تاکید می‌کنند. بعبارت دیگر، آنها همانند مکتب بورژوازی قیل از کیتر، که ریشه تزه‌های به دوران شکوفائی سرما به داری بر اساس رقابت آزاد بر می‌گردد، مطرح می‌سازند که با بد سیستم اقتصاد سرما به داری رابحال خود را گذاشت، و با بد دولت در امور اقتصادی دخالت نکرده و فعالیت‌های کمیاب آنها را کنترل ننماید در این صورت بزعم آنها، تمام مسائل اقتصادی سیستم حل شده و بحران‌ها اقتصاد برای همیشه فراموش خواهند شد. بعبارت دیگر، آنها دوباره به قانون "سی"، که دهها سال پیش انحرافی و نامحیح بودن آن با ثبات رسیده است، بازگشته‌اند.

بنا بر این، دلیلی که برای لایحه‌های مالیاتی فوق - الذکر ریکان آورده می‌شود این است که رگودن تورم موجود در جامعه آمریکا بعلت با شین بودن قابلیت تولید در جامعه است. بزعم ایدئولوگهای دولت ریکان، با کاهش مالیات اقشار مرفه و شرکت‌های بزرگ در آمریکا، سرما به گذار ریه‌های بیشتری انجام می‌شود که به نوبه‌ی خود باعث افزایش رشد اقتصادی و کاهش نرخ تورم خواهد شد. با توجه به نبودن سابقه‌ی تاریخی برای چنین ادعائی، حتی اگر ریکان و ایدئولوگهای دولت وی را معتقد به چنین تزی تصور کنیم، این برنام‌ها حداکثر برنام‌های اتوپستی و خیال بردازانه است. آنهم خیال برداز بی‌بانی راستگرایانه. واقعیت اینست که ریکان و هم مدعا کننده‌ی آن، حتی اگر خود را مدعیان خیا لپرداز، آنجا بخوبی میدانند که از چه منافع دفاع و پشتیبانی می‌نمایند. حتی اگر خود ریکان، که از آگاهی سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست، تاریخ اقتصادی آمریکا را نداند، ایدئولوگهای دولت وی و مشاورین اقتصادیش بخوبی میدانند که بوروکراسی غول پیگر موجود، برنام‌های رفاهی موجود، دخالت‌های اقتصادی موجود، همه و همه پس از انتخاب فرائنگلین روزولت در راست جمهوری آمریکا (۱۹۳۳) با به عرضه وجود گذارده‌اند. خوب میدانند که شدیدترین بحران‌های اقتصادی تاریخ جامعه آمریکا لیستی از آمریکا قبل از استقلال است. تزه‌های کیتر در آمریکا بوجه خود آمده‌اند. بنا بر این، با توجه با اینکه مکان انهدام تمام برنام‌ها و تمام بوروکراسی موجود با زکشت به شرایط قبل از ۱۹۳۳ ممکن نیست، گوشه‌ی راست گرایا نه که می‌خواهند با بازگشت به گذشته موقعت بورژوازی آمریکا را مستحکمتر نمایند، شکست خواهد خورد. همچنانکه همگروهم مسلک ریکان در انگلستان مارگارت تاچردراجرای همین برنام‌ها مورد بحث شکست خورده است. ریکان می‌کوشد تا موقعت جناح راست افراطی بورژوازی را در این شرایط استثنائی و در این فرصت مناسب تاریخی هرچه بیشتر مستحکم نماید. لیکن در درازمدت گوشه‌ی و تزه‌های نظام سرما به داری آمریکا را شدید نموده و مرگ حتمی آنرا نزدیکتر می‌سازد. این واقعیتی است که بورژوازی بدست خود گور خود را خواهد گشاید.

تشدید جنگ ...

زمین به هوای "سام ۶" خود را به لبنان منتقل کرده است.

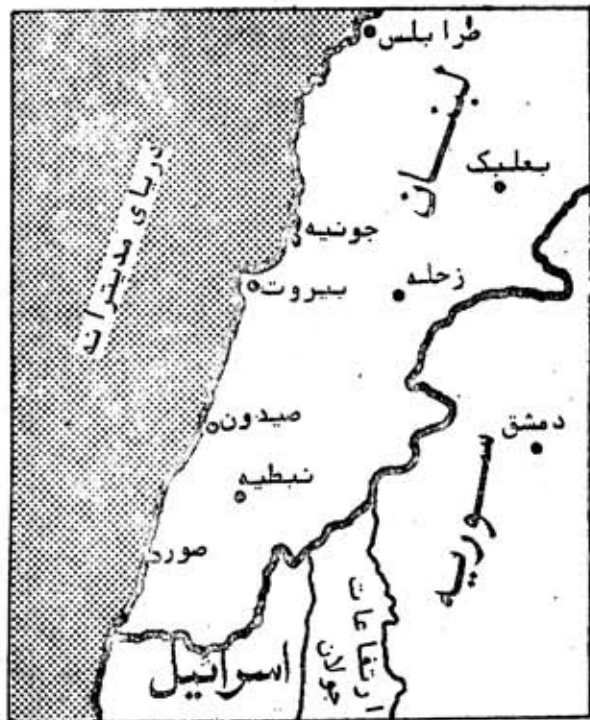


اخیراً "دولت سوریه" کوشش جدیدی را برای "حلال" مسئله‌ی لبنان آغاز نموده است. این کوشش حول تشکیل "دولت سازش ملی" دور می‌زند. سرکیس، رئیس جمهور لبنان که با توافق ضمنی سوریه - عربستان - فالانزه‌ها بقدرت رسیده است، سردمدار این کوشش در لبنان محسوب می‌گردد. طبق قانون اساسی لبنان، رئیس جمهور می‌تواند ملزم به انتخاب یک نخست وزیر مسلمان (سنی) است و این نخست وزیر با توافق احزاب موجود و زرائع را به پارلمان معرفی می‌کند. شاید اگر اوضاع داخلی لبنان، انعکاسی از تضادهای بین المللی نبود، این کوشش به سرانجام می‌رسید. اما در کشوری که ساخت اجتماعی آن بگونه‌ایست که هنوز سیستم عشیرتی بر ترکیب احزاب آن غالب است، و فرقه‌های مختلف مذهبی، تمایلات و خواسته‌های گوناگون خود را بر امور جامعه تحمیل نموده و در خود محلهائی برای اجرای مقاصد نیروهای مختلف و متناقض بین المللی دارند، و مهمتر از آن در کشوری که میزبان اصلی آوارگان فلسطین است، این کوشش‌ها محکوم به شکست است. زیرا مسائل مادی که به آغاز جنگ داخلی انجامیده است، هنوز کما فی السابق به حیات خود در لبنان ادامه می‌دهند. چهار سال گذشته شاهد تجارب متعدد حکومتی بوده‌است که خواهان "تفاهم ملی" در لبنان نبوده‌اند، و هیچیک قدرت و توانائی آن را نداشته‌اند، نخست وزیر انتخابی آقای سرکیس نیز

شانس بهتری برای تشکیل دولت سازش ملی نخواهد داشت. جنگ داخلی در لبنان تا پیدا شدن یک راه حل واقعی برای مساله‌ی فلسطین - ایجا دولت دمکراتیک فلسطین در تمام سرزمین‌های اشغالی - ادامه خواهد یافت. راه حل دیگر مورد نظر محافل بین المللی، بین المللی کردن مسئله‌ی لبنان است. اولین باری که این مسئله بطرز در موقعتی شکست خورده فرار داشتند و مجبور به عقب نشینی شده بودند. معنی این طرح این بود که نیروهای تحت کنترل سازمان ملل متحد برای جلوگیری از ادامه‌ی جنگ - و لیبی در حقیقت برای حفاظت از منافع فالانزه‌ها - وارد لبنان گردند. در حقیقت ورود نیروهای سوریه به لبنان، تحت پوشش مبارزه با بین المللی کردن مسئله لبنان بوجود آمد. اما طرح مزبور که در حقیقت جزء مکمل طرح‌های امپریالیسم برای سرکوبی جنبش فلسطین است - با سرکوبی نیروهای فلسطینی توسط ارتش سوریه موقتاً بکنار رانده شد. جنگ هشت روزه‌ی جنوب لبنان در سال ۱۹۷۸ که یکی از نتایج بیجا بلاوا سطحی آن ورود نیروهای سازمان ملل به جنوب این کشور بود، نتوانست به طرح مجدد این مسئله منجر شود. حملات مجدد نیروهای سوریه به فالانزستیا، یکبار دیگر می‌سازد. اما این طرح نیز نتایج مسئله لبنان را در درون خود دارد. زیرا نیروهای که در لبنان امروز در مقابل یکدیگر صف کشیده‌اند، خود ملهم از تناقضات بین المللی است. و تا زمانیکه موازنه‌ی نیروها در سطح جهان و از آنجا در لبنان، در سطح کنونی است امکان عملی نمودن این طرح نیز وجود ندارد. نه تنها دولت سوریه، که خنثی‌ترین اسلامی، و اتحادیه‌ی عرب و سازمان آزادیبخش با این طرح مخالفت می‌کند، بلکه حتی دولت لبنان نیز با آن مخالفت می‌کند. حل مسئله‌ی لبنان، نه در گرو ورود نیروهای بین المللی، و نه در گرو ورود نیروهای اتحادیه‌ی عرب است، حل مسئله‌ی لبنان، در گرو حل مسئله فلسطین می‌باشد.

تشدید جنگ داخلی در لبنان

حل مسئله لبنان، درگرو حل مسئله فلسطین است



آتش جنگ داخلی لبنان را فرا گرفته است. لبنان کا - نون تفادهای منطقه، زرادخانه‌های گه‌توامی نیروهای عربی منطقه و نیروهای بین‌المللی، آرامیدان مصاف‌های سیاسی واقتصادی واجتماعی قرار داده‌اند. بار دیگر شاهد زورآزمایی‌های این نیروها با یکدیگر شده‌است. تمامی مسائل داخلی منطقه‌ای و بین‌المللی که به جنگهای داخلی سالهای ۷۴-۷۶ منجر گردید، هنوز بقوت خود باقی بوده و چشم انداز روشنی برای حل آن دیده نمی‌شود. علاوه بر آن تحولات اخیر منطقه‌ای خاورمیانه، ایجاب جدیدی را به مشکل داخل لبنان می‌افزاید. تا بودی رژیم سلطنتی در ایران، جنگ ایران و عراق، منازعات اردن و سوریه، کناره‌گیری رسمی عراق از جبهه. پایداری و نزدیکی آن به عربستان سعودی از جمله مسائل هستند که در چگونگی تغییر شرایط در لبنان نقش موثری را ایفا می‌نمایند.

جنگ اخیر در لبنان بسیاری از احادین تغییر شرایط را در بر دارد. صف‌بندیهای نیروها در اثر این تحولات و تحوالات دیگری که در صحنه‌ی سیاست بین‌المللی مانند انتخاب ریگان و نزدیکی انتخابات در اسرائیل (در تاریخ ۳۰ ژوئن) در شرف تکوین است. به تفادهای داخل لبنان ویژگی خاصی می‌بخشد.



هنگامیکه سوریه در سال ۱۹۷۵، نیروهای خود را وارد لبنان کرد، همگام با فالانژیستها به کوبیدن نیروهای مترقی لبنانی و فلسطینی اقدام نمود. ورود سوریه به لبنان مصداق دفع با آزادسازی ۸۶ درصد از خاک لبنان و محاصره‌ی نیروهای فالانژیست در بندر جونیه و شرق لبنان بود. سوریه بدلائل متعددی - که مهمترین آن خارج شدن سازمان آزادی بخش فلسطین از حیطه‌ی نفوذ رسمی جامعه عرب بود - وهم چنین برای نشان دادن "حسن نیت" خویش در انجام عملیات سیاسی - صلح‌جاءگانه با اسرائیل - باین مانور نظامی دست زد. ژنرال خولی، فرمانده سازمان امنیت ارتش سوریه، در کناره‌ی بندر موسی صدر - جرمان قرار گرفت و به پشتیبانی بیدریخ از نیروهای فالانژیست پرداخت. قتل عام‌های متعددی منجمله کشتار فلسطینیها در تل زعتر نتیجه‌ی هجوم مسلحانه‌ی بود که در جین سکوت رسمی و غیر رسمی اسرائیل انجام گرفت. تا خاتمه یافتن ماوریتیکسیسینجر در منطقه‌ی غزازه مذاکرات کمپ دیوید - که هدفش صلح‌جاءگانه با مصر و نتیجتاً خارج کردن مصر از دايره جنگ اعراب و اسرائیل بود، بی‌سابقه‌ست. نیروهای نظامی سوریه در لبنان تغییر شرایط را می‌باید. اما تا میان مخابرات ۳۰ هزار نفری سوریه در لبنان و مهمترین آنان ترمیم وضع اقتصادی داخلی این کشور که هنوز از نتایج اقتصاد جنگ ۷۳ در تنگنا بسر می‌برد، نزدیکی سوریه با عربستان سعودی را تا مدت‌ها میسر نیست. حمایت مالی عربستان سعودی از فالانژیها و لزوم حمایت مالی از سوریه که در حقیقت تضمینی برای جلوگیری از رشد ادیکالیم جنبش فلسطین و همچنین ممانعت از نفوذ بیشتر شوروی در جهان عرب بود. شرایطی را بوجود می‌آورد که سوریه را در موقعیتی متضاد قرار می‌دهد. سوریه از یکسو

از نظر مالی وابسته به عربستان سعودی بود. و از طرف دیگر متحد سابق و دشمن فعلی اش - فالانژیستها - نیز از همان منبع مالی تغذیه می‌کند. حتی دولت الیاس سرکنش‌گه از نظر بسیاری حاصل توافق ضمنی این نیروها بود. نتوانست از رشد این تضاد جلوگیری کند.

ورود سوریه به لبنان و استیلا آن بر مناطق شمالی مانند طرابلس و بخش بعلبک، به یکی از آرزوهای دیرینه ناسیونالیسم سوریه تحقق بخشید: ایجاب سوریه بزرگ. تحقق این ایده‌ی ناسیونالیستی، نه صرفاً الحاق قسمتی از خاک یک کشور به کشور دیگر بلکه مهمتر از آن دستیابی به شاهراه حیاتی تجارت جهان عرب بود. جنگ داخلی در لبنان و تصرف بندر جونیه توسط فالانژیها، بندر طرابلس توسط سوریه و بنا در صورتی که توسط نیروهای جنبش لبنان و فلسطین، وعدم امکان استفاده از این شاهراه حیاتی تجارت خارجی جهان عرب، باعث گردید که عملیات سوریه را که بر بندر طرابلس تسلط داشت، در سهم مبادلات خارجی جهان عرب و بهره‌گیری از تجارت سوریه، اروپا - سوریه، اردن - سوریه، عراق - افزایش با بدو این سهم کوچکی نبود که حافظ اسد بتواند از آن چشم پوشی نماید. استفاده از این منبع درآمد، و نزدیکی بیش از پیش سوریه به لیبی کشور شریک نمند دیگر جهان عرب زمینه‌های جدایی مالی این کشور از عربستان سعودی را فراهم تر نمود. جدایی که نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی سیاسی آن نزدیکی بیشتر سوریه به جنبش مقاومت دوری آن از فالانژیها، بود. این امر سوریه خود در نزدیکی بیشتر فالانژیها به اسرائیل که پشتیبان نظامی خویش سوریه را از دست داده بودند منعکس می‌گردد. انعکاس این تغییر جهت ابتدا بعلت هم‌مرز بودن لبنان و اسرائیل، در مرزهای شمالی اسرائیل بشکل ایجاب دیندرو ریستی سر هنگ داد، متبلور می‌گردد، و سپس در ادامه‌ی خود به همکاری کامل فالانژیستها با اسرائیل می‌انجامد. اما علاوه بر این مسائل، فعل و انفعالات اخیر در سمت با بی جدید سیاست سوریه در منطقه موثر بوده‌است. فشار اردن که بدنبال معاهده‌ی کمپ دیوید، خواهان یک صلح مستقل با دولت اسرائیل است با امکان برکناری یکین از قدرت و احتمال قدرت با بی شیمون پروز که با ملک حسین سابق دوستی پلوانی دارد و از هم اکنون اشاراتی در مورد انعقاد

قرارداد صلح در مناطق اشغالی ۱۹۶۸ می‌نماید. و همچنین سیاست "مقابلیه با تروریسم" ریکان که به عناصر مرتجع عرب امکان قدرت یابی بیشتری را میدهد، باعث میگردد که ملک حسین از موضع مخالفت با دولت سوریه، این کشور را تحت فشار بگذارد. این عامل، بعلاوه جنگ ایران و عراق که باعث تضعیف موقعیت عراق در بین کشورهای "رادیکال" عرب گردیده است، نزدیکی سوریه به شوروی و به لیبی را سهل تر نموده است؛ مجموعه‌ی این عوامل، انعکاس خود را در لبنان می‌یابد، و دولت سوریه که به هنگام جنگ داخلی در سال ۱۹۷۵ با موضع گیری علیه فلسطینیها وارد لبنان می‌شود، در این مقطع به پشتیبانی از جنبش ملی لبنان و جنبش فلسطین علیه فالانژها و اسرائیل وارد عمل میگردد.

نگاهی به حوادث اخیر در لبنان نشان میدهد که دو طرف اصلی جنگ - اسرائیل و سوریه - پیش از آنکه هدف آغاز جنگ دیگری را داشته باشند، در پی مستحکم نمودن مواضع فعلی خود در لبنان و ایجاد زمینه‌ی مناسب برای معاملات سیاسی آینده هستند. شدت درگیری مستقیم هر دو علیه یکدیگر به بهترین وجهی گویای آنست که این جنگ نیز زمینه ساز جنگ چهارم اعراب و اسرائیل، بلکه پیشربازی قدرت است. در این بازی قدرت، خطوط ارفیل مشخص است. فلسطینیها در جنوب می‌جنگند و از کمک مستقیم سوریه برخوردار نیستند و در زحله و بقاع، ارتش سوریه است که با فالانژها می‌جنگد و جز در موارد لزوم - هنگامیکه قراردادهای نشوینده است و یا برجا نیست، به کمک مستقیم فالانژها نمی‌آید. یک جنگ تمام عیار نه بین نیروهای سوریه است - و این را دولت سوریه بخوبی میداند، و نه از جانب دیگر در آستانه‌ی انتخابات اسرائیل کمکی به مناخیم بگین محسوب میگردد. در چنین زمینه‌ای است که درگیریها مجدداً "اوج" میگیرند و علاوه بر زمینه‌های یاد شده هدف خاص خود را دنبال می‌نمایند.

این درگیریها که حدود ۱/۵ ماه است آغاز شده بعد از جنگهای ۷۶-۱۹۷۵ خونین ترین زدو خورد در این کشور بوده و در سطح بین المللی ابعاد گسترده‌ای یافته است. میل اولیه درگیریها در "زحله" (۵۰ کیلومتری شرق بیروت) است زحله که منطقه استراتژیک مهمی است عمدتاً مسیحی نشین است و جمعیت اش ۲۰۰/۰۰۰ نفر است. این شهر که در دامنه شرقی سلسله جبال لبنان قرار دارد در نزدیک شاهراه بیروت - دمشق واقع شده و مهمترین شهر دره بقاع، اصلی ترین منبع محصولات کشاورزی لبنان بشمار می‌آید. برای فالانژیستها

حفظ زحله بمعنای گسترش ناحیه‌ی شمال بیروت (که تحت نفوذ استگرایان است) بطرف شرق در طول سلسله جبال لبنان و در داخل دره‌ی بقاع میباشد. برای سوریه، از این لحاظ که زحله بر شاخه راه دمشق - بیروت تسلط دارد و نه تنها نیروهای سوری را به پایگاه هیاتشان در لبنان پیوند میدهد، بلکه منبع درآمد ترانزیستی است، اهمیت حیاتی دارد. و بساز در این زمینه است که سوریه با اقدامات فالانژیستها برای کشیدن بزرگراهی کوهستانی از جنوب (بندرگاه و پایگاه مهم تحت نفوذ استگرایان که آنها را با دنیای خارج مرتبط میکند و ضمناً محل ورود تجهیزات نظامی از اسرائیل است) به زحله نگران است. زیرا در صورت ایجاد این راه، فالانژیستها و اسرائیل مستحقاً با دره‌ی بقاع مرتبط میشوند.

نگرانی سوریه هنگامی بیشتر میشود که قصد واقعی فالانژیستها مبتنی بر پیوستن نهایی با نیروهای سعدها در جنوب لبنان در نزدیکی مرز اسرائیل را مشاهده کنند. در چنین صورتی، اگر جنگی بوقوع بپیوندد، اسرائیل میتواند با کمک راستگرایان با سرعت دره‌ی بقاع را بیجا بدویمه نیروهای سوریه در ارتفاعات جولان حمله ببرد. در پی این مسئله، سوریه، زحله را محاصره کرد و در صدد برآمد فالانژیستها را از این شهر بیرون کند. بقیه حوادث با سرعت پیش آمد. نیردا زحله به بیروت و نبطیه (در جنوب) کشیده شد و سوریه حلقه‌ی محاصره‌ی زحله را تنگتر کرد. اسرائیل نیز برای حمایت از راستگرایان، مواضع فلسطینیها و چپگرایان را در جنوب لبنان مورد حمله قرار داد. آتش بس دهها بار شکسته شد. و کوششها برای توقف جنگ بجائی نرسید. تلافی حملات سوریه، راستگرایان با توب به شهر صیدا حمله کردند و صدها نفر را کشته و زخمی کردند و اسرائیل نیز دست به حملات گسترده هوایی و تلیک تویخانه‌ی جنوب زد. در پیسرت نیز جنگ اوج گرفت و هر دو طرف تلفات زیادی دتری را متحمل شدند. در پی حملات سوریه برای تصرف ارتفاعات استراتژیک "صنین" (نزدیک زحله) اسرائیل دو هلی کوپتر سوریه را از سرنگون کرد و به حملات هوایی خود به پایگاههای فلسطین در جنوب و مرکز و شرق لبنان افزود. فلسطینیها نیز در این مدت بارها مناطق شمالی اسرائیل و بخصوص شهرک جلیل را با موشکهای ۱۲۲ میلی متری کاتیوشا مورد حمله قرار دادند. اسرائیل با زهم به تلافی این حملات، بندر صور و اردوگاهها را ششیده را بمباران کرد. بدنبال سقوط دو هلی کوپتر سوریه و حملات گسترده هوایی اسرائیل، سوریه تعدادی از موشکهای

بقیه در صفحه ۱۳



در آستانه ورشکستگی

روزنامه‌ی لوموند از سال ۱۹۷۵ به این طرف، در پایان هر سال، کنایی تحت عنوان "بیلان اقتصادی و اجتماعی" برای همان سال انتشار میدهد که بخشی از آن به بررسی وضع اقتصادی و اجتماعی تک تک کشورهای جهان در پنج تاره، اختصاص می‌یابد. ارزیابی کوتاه زیر را که در بیلان اقتصادی و اجتماعی ۱۹۸۰، تحت عنوان "در آستانه ورشکستگی" در آن کتاب (صفحه ۱۰۱) دربارهی ایران آمده است، ترجمه میکنیم:



جنگ مشکلات عظیم اقتصادی جمهوری اسلامی را فقط تشدید کرده است. قبیل از جنگ با عراق، صنایع - شدیداً وابسته به لوازم خارجی - بین سی تا چهل درصد از ظرفیت خود کار میکنند. گزیه میزان عالی بارندگی، برداشت خوب محصولات کشاورزی را نوسید میداد ولی واردات مواد غذایی هیچگاه به چنین سطح بالایی نرسیده بود. جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰، بیش از سیصد هزار تن گوشت از کشورهای استرالیا، ولانندو و ترکیه وارد کرد و برای آن، مبلغ ۶۴۰ میلیون دلار پرداخت. از جمله ارقام واردات کشور طرف همین سال بشرح زیر است:

- یک میلیون و شصدهزار تن گندم
- ششصد و پنجاه هزار تن شکر
- بیش از پانصد هزار تن برنج

کنیایی نسبی مابینتاج عمومی ناشی از تورم اسفناک گریخته است. هزینه‌ی زندگی، بر اساس آمارهای (کم‌آوردی) بانک مرکزی، در فاصله‌ی بین ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ و ژوئیه‌ی ۱۹۸۰، بیش از چهل درصد بالا رفته و افزایش قیمت محصولات غذایی در همین مدت، ۵۶ درصد بوده است. بدینگونه، حقوق بگیران از سقوط شاه به این طرف ۸۰ درصد از قدرت خرید خود را از دست داده‌اند. کشور بودجه‌ی بسیار شدید، منبع تغذیه‌ی تورم است. سر اساس بیش‌بیشی‌ها، درآمد دولت (در سال ۱۹۸۰) مینها - بست به ۲۱ میلیارد دلار برسد در حالیکه هزینه‌های آن ۲۸ میلیارد دلار بوده است. با اینهمه، به‌نسبت مشکلات و توقف نسبی تولید نفت، میزان درآمدها از ۱۵ میلیارد دلار تجاوز نخواهد کرد. از همینجا میتوان به دلیل ناآکنیایی و شعیل رهمبران در آزاد کردن دارایی‌های ایران در خارج (که بخش عمده‌ی آن در اختیار بانکهای امریکایی بود)، بی‌بود: جلوگیری از ورشکستگی واقعی دولت؛ حتی اگر ادعاهای این رهبران را قبول کنیم که یک گرم طلا تاکنون نفروخته‌اند و امروز بین ۷ تا ۸ میلیارد دلار ذخیره دارند. جنگ با عراق، فقط به بیکاری شدید و به گرایش تورمی، سرعت بیشتری بخشیده است (کارهای مجتمعی پتروشیمی بندر خمینی بیکار دیگر متوقف شده‌اند). این جنگ، مصافا، سبب شده است که باره‌ای از مایحتاج ضروری مردم نظیر قند و شکر، مواد سوختنی و غیره، جیره‌بندی شود.

این سود البته همانطوریکه سخایی در سخنان خود تصریح میکند فقط سود یک بخش از بورژوازی یعنی سرمایه‌داران بازار است. حساب کنید چسی و ذکوه ۱۲۰ میلیارد تومان جقدر منتهود و این یکی از خیرات "جنگ جنایتکارانه‌ی دولتهای ارتجاعی ایران و عراق علیه زحمتکشان و بیخج سرمایه‌داران دو کشور است.

۲- بر اساس برآورد بخشی از حاکمیت (بنی صدر، سلامیان و غیره) و محافل نزدیک به این بخش، از جمله گزارش مجرمانه‌ی کارشناسان سازمان برنامه، بودجه‌ی سال ۶۰ بین ۸۰ تا ۱۲۰ میلیارد تومان کسری دارد. و این کسری بودجه (چه ۸۵ و چه ۱۲۰ میلیارد تومان) نیز بزرگترین کسری بودجه در تاریخ ایران است (بودجه‌ی سال ۵۹ نیز "حداقیل ۸۷۲ میلیارد ریال کسری داشت. نگاه کنید به آخرین شماری مجله‌ی "پسروزی" قبل از توقیف، شماری ششم، مقاله‌ی "بزرگترین کسری بودجه‌ی تاریخ ایران از تصویب مجلس گذشت".

تشریح‌کنیری: دو امر بسیار در تاریخ ایران: ۱۲۰ میلیارد (۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) تومان فقط سود یک بخش از بورژوازی یعنی سرمایه‌داران بازار، در سال ۵۹ و ۱۲۰ میلیارد تومان کسری بودجه‌ی دولت مکتبی در سال ۶۰. بدیگر سخن، کسری بودجه‌ی سال ۶۰ بینابیش در سال ۵۹، به جیب سرمایه‌داران بازار سرازیر شده است. چه جای شگفتی است! مگر محمدهلی رجایی، نخست‌وزیر مکتب سرمایه‌داران، در جیب ساراریان همدان نگفته‌بود: "مازاریان ستون اصلی انقلاب بودند؟" در اینحال طبیعی است که "ستونهای اصلی انقلاب" اگر یک تومان برای استقرار "عدل" اسلامی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، هزار تومان سود ببرند. البته بشرطی که سیم امام و خمسی و ذکوه را سراموش نکنند.

گالیه جمهوری اسلامی

یک دانشجوی رشته‌ی ادبیات در مقابل وزارت علوم مقر ستاد انقلاب فرهنگی دست به اعتصاب غذا میزند. علت عدم پذیرش نظریه‌ی وی بعنوان یک نظریه‌ی علمی از جانب وزارت علوم است. این دانشجوی معتقد است که بر خلاف نظر همگان، این خورشید است که گرد زمین در حال دوران است و نه بالعکس و... اینکه این شخص علیرغم استفاده از تلسکوپ و وسایل نجوم (بگفته‌ی خودش) چگونه به این نظریه رسیده است بر هیچکس معلوم نیست. تنها حدسی که میتوان زد این است که وی خواب‌نماشده و یا وحی بر او نازل شده است. بهرحال بروز چنین "نظریه‌ی" در این روزگار و در این دیار نباید عیب تلقی شود. در واقع در شرایطی که حاکمان جدید چهار نعل بسوی صدر اسلام در قعر تاریخ در حال تازند، در زمانه‌ای که سگ، طوفان شن و... مامور انجام امورند، در بلشویبی که تک‌سوار شمیر بدستی رزادخانهای امپریالیستی "بپاه‌کفر" را یک‌تنه تار و مار میکنند، باید هم خورشید گرد زمین بگردد. وقتی بنی بشر "سرکجه" میگیرد، خورشید که جای خود دارد.

تقریر

مقالات بی‌امناء نشریه‌ی رهائی منعکس‌کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت‌کمونستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معینا نمیتوانند در باره‌ی از جزئیات مطابق نظر همدی اعضا آن نباشند.

تقارن عجیب

۱- مهندس عزت‌الله سخایی، در جلسه‌ی علمی مجلس شورای اسلامی، در ۱۷ فروردین ۶۰، گفت: بخش تجارت در حدود ۱۲۰۰ میلیارد ریال در سال ۵۹ سود برده است. این سود تاکنون در تاریخ ایران بی سابقه برده است.

جنگ ارتجاعی ایران و عراق، بهانه‌قازه‌ایست برای استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان

کمپانیهای...

کدر تهران مونتاز میشود. تحویل خواهد داد. مذاکرات در مرحله نهایی است و شرکت تالیوت طی پنج سال آینده نهم میلیون قطعات و پارت های مختلف ماشین را برای مونتاز ... در تهران تحویل خواهد داد.

انتشار خبر این قرارداد، موجی از خوشحالی در بلندگوهای سرمایه داری انگلستان برانگیخت:

"چهارشنبه و پنجشنبه گذشته خبر قرارداد ایران با شرکت تالیوت در زمینه خرید و بایل اتومبیل بیگان در صدر خبرهای انگلستان قرار داشت ... روزنامه تا بمز مالی نوشت:

شرکت تالیوت امیدوار است که این قرارداد که مبلغ آن بالغ بر یک میلیارد لیره استرلینگ است، ظرف دو هفته ی آینده امضا شود.

همانطوریکه قبلاً اشاره کرده ایم، مذاکرات با شرکت تالیوت به تنهایی قبیل از خیمه شب باری اشغال سفارت و آغاز مسارزه ی ضد امپریالیستی رژیم یعنی قبیل از اینکه "انقلاب دوم" (مانند "انقلاب اول") برده بدینیا بیاید، آغاز شده:

"بنا به اظهار روابط عمومی شرکت تالیوت، شروع مذاکرات قبیل از بحران گروگا نگیری بوده است."

بلکه ما هم قبیل از اینکه "انقلاب بزرگتر از انقلاب اول" بطور رسمی بنیاد گسیخته شود، رژیم "ضد امپریالیستی" در تماس نزدیک "با کمپانی امپریالیستی تالیوت بوده و مذاکرات بطور مخفیانه جریان داشت:

"مدیر شرکت تالیوت اعلام کرد که این شرکت طی ماههای گذشته، در تماس نزدیک با مقامات ایرانی بوده است."

میزان خوشحالی زاید الوصف محافل امپریالیستی انگلستان از اطلاع رسمی کمپانی بخوبی نمایان است:

"(این قرارداد) یکی از بزرگترین سفارشات صادراتی بوده که تا بحال به یک کمپانی بریتانیایی واگذار شده است."

آقای جورج ترون برول، مدیر اجرایی کمپانی تالیوت، از خوشحالی در پوست نمی کشد:

"با داشتن بالغ بر شصت درصد از صادرات بریتانیا به ایران توسط کارخانه تالیوت، ما بزرگترین صادرکننده به ایران هستیم. من اطمینان دارم که رابطه نزدیک با نمایندگان دولت ایران ... در طی دوران بحران اخیر (قضیه گروگا نگیری و تحریم اقتصادی)، به یک نتیجه ی بر شمر و تشویق کننده ترین قرارداد صادراتی رسیده است."

در زمینه ی اساس مسئله (یعنی برای ابقاء تنها قسمت از پنج قسمت قرارداد که هنوز امضا نشده)، هیچ مشکلی وجود ندارد. بحث فقط بر سر "مدت قرارداد" است. رژیم مکتبی مغلوب جمهوری اسلامی به حداقل ۵ سال سرسپردگی رضایت داده است. ولی کمپانی تالیوت با "شم" امپریالیستی خود، استیصال دولت مکتبی را می بیند، به این حد رضایت نیست و از هم اکنون تا شورگرم است میخواهد همان هر چه بیشتری را به داخل شور جمهوری اسلامی بچسباند:

"دیروز سخنگوی شرکت تالیوت گفت که موضوع اصلی مورد مذاکره بین طرفین بر سر مدت قرارداد دینجم است که پس از پنج سال خاتمه یابد و اینکه ادامه پیدا کند."

از رقم عظیم یک میلیارد لیره ای که بگذریم، فرق قرارداد رژیم سرسپرده شاه و کمپانی تالیوت با قرارداد رژیم ضد امپریالیستی و "ناوابسته" ی جمهوری اسلامی همان کمپانی در این است که قراردادهای شاه با کمپانی

امپریالیستی تالیوت "همد یکساله" بود، ولی مدت قرارداد جمهوری اسلامی با همان کمپانی "حداقل برای مدت بیضال است."

تفاوت دیگر قرارداد کمپانی تالیوت با رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی در اینست که:

"(ارزش قرارداد آمده) بین ۷۵ تا یکصد میلیارد ریال (ارزش قرارداد فعلی (منعقد در زمان شاه)) بیست و پنج میلیارد ریال بود."

و به بیان روشن تر، وابستگی صنایع مونتاز اتومبیل در زمان حکومت جمهوری اسلامی پدر "اقتصاد اسلامی" به کمپانی امپریالیستی بین ۷۵ تا ۱۰۰ درصد بیشتر از وابستگی صنایع در زمان رژیم سرسپرده شاه خواهد بود.

ایکاش آن خائنین به سوسا لیسیم و توده های زحمتکش، که رژیم جمهوری اسلامی را هنوز "ضد امپریالیستی، خلقی، و سوسیالیست" قلمداد میکنند، یک جوشم میدادند!

توضیحات

(۱) امروز محتاطا اعلامی که ما در آن ایام دریافت داشتیم بویژه پس از مصاحبه محمد علی رجایی با یکی از بلندگوهای امپریالیسم آلمان (مراجعه کنید به رها ۵۹) که ملاحظیات رسیده است. و امروز، بعد از یکسال و چند ماه (بطوریکه در صفحات بعدخواهیم دید) تازه فاش میشود که مذاکره با کمپانی تالیوت، که قبیل ازما برای گروگا نگیری آغاز شده بود، در تمام مدتی که جمهوری اسلامی با "امپریالیسم در حال جنگ" بود، مخفیانه ادامه داشت.

(۲) مراجعه کنید، به مقاله "رتک ورمای ضد امپریالیستی بروی مارک USA" مجاهد، شماره ۱۱۷

(۳) برای مطالعه ی نیش های قلمی روزنامه انقلاب اسلامی و اظهار نظرهای بانک مرکزی و وزارت بازرگانی، مراجعه کنید به روزنامه انقلاب اسلامی، مورخ ۶۰/۲/۶

(۴) عبارات داخل کسومه (از اینجا تا پایان مقاله)، تماما از روزنامه های "انقلاب اسلامی" مورخ ۶۰/۲/۶

"اطلاعات" مورخ ۶۰/۲/۸ و "کمپان" مورخ ۶۰/۲/۹ عین نقل شده است.

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست،

سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است

بازهم در باب "خصلت دوگانه خورده بورژوازی"!

اعتصاب غذای ۶۵ روزه مبارز ایرلندی را برت جرارد سندز (بای سنذر) توجیه همی جهانیان را بخود جلب کرده است. مقاومت قهرمانانه مردم ایرلند شمالی در مقابل سلطه انگلستان اینبار در وجود بای سنذر و سه مبارز دیگر ایرلندی که بعد از او به اعتصاب غذا در زندان دست زدند تجلی یافت. بررسی نکات مختلف جنبش ملی در ایرلند شمالی و تحسار مبارزات طولانی مردم این سرزمین امری ضروریست ولی در اینجا برخورد زعمای قوم جمهوری اسلامی که مدتی

استاز "بای" صحبت میکنند خالی از لطف نیست. «صورت هاشمی رفیق» جانی میفرماید "بای سنذر و دیگران را هشان ما ما یکی است؟" و رهنمود میدهند که کارتان را ادامه دهید. روزنامه‌های وابسته نیز در همین خصوص خبر میدهند که ۴۰۰ ایرلندی دیگر دست به اعتصاب غذا زده‌اند. (لا بد بعد از صدور فرمان توسط رفسنجانی). «بای» «علمای» جمعه و منتهای عالمقدر و نمایندگان مجلس و... آخوندهای منابر صحیح از مقاومت بای سنذر و درستی راه او و حتی هدفش میکنند هر کدام میخواهد در سایه‌ی پشتیبانی از "بای" گوی سنت را از دیگران برآید. یکی از خیابانهای تهران را بای سنذر نامگذاری میکنند و جالب اینکه استاد علامه توری او را لایق این نامیدند و میگویند: "ما هدف او را قبول داریم و نه وسیله اش را". ولی آیا هدف چرک کسب حق تعیین سرنوشت برای مردم ایرلند است؟ و اگر این زعمای این هدف را قبول دارند سرکوب جنبش خلق کرد. که خواهان خودمختاری است. از چه روست؟ شاید خواست حق تعیین سرنوشت در جمهوری اسلامی کثیر است و در انگلستان، حق و "شاید" همهمی این جنجال ها برای سرنوشت گذاشتن بر مساله دیگری است. قراردادهای پشت پرده و گاه علنی با امپریالیسم انگلستان. هنوز مسئولین امور روشن نکردند که قرارداد یک میلیارد پوندی (۱۷ میلیارد تومانی به نرخ رسمی) با کمپانی تالیموت یکجا رسیده است. رئیس این کمپانی میگوید:

"این قرارداد یکی از بزرگترین قراردادهایی است که یک شرکت انگلیسی با دولت دیگری منعقد کرده است و این فقط ۶۰ درصد از قراردادهای شرکت های انگلیسی با ایران است."
(انقلاب اسلامی - ناکجا از ماست)

نیروزی هوایی دفتر خرید دانشی در لندن باز میکنند. چرا که قطعات بیدکی و مهمات سنجیده هواپیماها را نمیتوان مثل کلاشینکف و سوزی از قاچاقچیان بین المللی خریداری کرد. انگلستان یکی از کشورهای است که از هواپیمای فانتوم استفاده میکنند و شاید بتواند... گیرد دست دوست.

در حاشیه...

سایر زمینه ها هنوز زود است اظهار نظر شود که آنچه را میترانکا ندید و وعده داد، میتران رئیس جمهور قادر به انجام خواهد بود یا نه. در این مورد خاص البته فراموش نکنیم که عربستان سعودی، عراق، امارات عربی و کویت تقریباً تمامی نفت وارداتی فرانسه را تأمین میکنند (عراق به تنهایی تأمین کننده ۲۷ درصد از نفت مورد نیاز این کشور میباشد). باید (بانکداری بسیار) منتظر باشد و دید که آیا فرانسوا میتران رئیس جمهور میتواند بخاطر اسرائیل (و عملاً بنفع جمهوری اسلامی) از قراردادهای عظیم خود با عراق و کشورهای متحد او چشم پوشی کند. و مهمتر از آن، آیا فرانسه، یک کشور بدون نفت، قادر است که خود را از جریان حیاتش محروم سازد؟ از هم اکنون البته میتوان سئوالات طرح کرد ولی پاسخ دقیق آنها را در هفته ها و ماه های آینده میتوان شنید.

تصحیح و پیوزش...

متاسفانه در نایب سلسله مقالات "فدائیان اسلام" اشتباهات زیادی اشام گرفته بود که در زیر آنها تصحیح میکنیم:

رهائی شماره ۶۴	
صفحه	ستون
۶	۱
۶	۱
رهائی شماره ۶۶	
۶	۱
۸	۱
۹	۱
۹	۱
۹	۱
۹	۱
رهائی شماره ۶۷	
۷	۲
۸	۱
۱۰	۱
۱۱	۱
رهائی شماره ۶۸	
۱۵	۲
۱۵	۲
۱۵	۲
۱۶	۲
رهائی شماره ۶۹	
۷	۱
۹	۱

غلط	صحیح
سفر	سفر
۳۰	۳۰
بلافاصله پس از	بلافاصله با مبارز
۳	۳
کا شانی با ...	کا شانی اول
۴۱	۴۱
چرتکه	چرتکه
۶	۶
پیش از	پیش از
۱۲	۱۲
آبان	آبان
۲۷	۲۷
مستقیم با مع	مستقیم با مع
۳۶	۳۶
الواطفه	الواطفه
۲۲	۲۲
پیش از	پیش از
۳۱	۳۱
و با شعار	و با شعار
۲۰	۲۰
۵۹	۵۹
تا تاریخ	تا تاریخ
۲۱	۲۱
مجلس یازدهم	مجلس
۲۲	۲۲
ساله، بزرگترین	ساله،
۴۹	۴۹

بهمین ماه	بهمین ماه
۵	۵
چهاردهم	چهاردهم
۲۳	۲۳
برخلاف... شانزدهم	برخلاف... شانزدهم
۲۶-۲۷	۲۶-۲۷
منفاوت زائد است	منفاوت زائد است
۵۵	۵۵
به اتفاق	به اتفاق
۷	۷
رزم آرا	رزم آرا
۴۹	۴۹
بارضای جانشین	بارضای رفیق
رفیق	رفیق



در حاشیه...

بستران برای بندش آوردن اکثریت مجمع ملی سید منتظر پیشترد ساسهای خود ا که بدون احرار آن اکثریت... حقیقت از وعده‌های اعلام شده او قابل احرار خواهد بود... علاوه بر معسر قانون اساسی و قانون انتخابات، دو راه در پیش دارد:

۱) با حزب کمونیست فرانسه و گروه‌های جنبش فرانسه استقلال‌گردد. سیزده حدود ۲۰ درصد کسب آرای انتخاباتی اما ۵ میلیون رأی دهمدهی فرانسوی است که بعد از جنگ دوم جهانی تاکنون نه حزب کمونیست فرانسه رأی می‌دهد. چیزی است که صبران برای احرار رفرمیست‌ها اعلام شده خود جنبه آن بسیار خواهد داشت.

۲) با سایرین (ها) بر حرارت برسد - طرفداران آمریکا، صاحب راست حزب رادیکال و "جمهوری خواهان مستقل" (حزب ژیکاردسن) استقلال‌گردد و حزب کمونیست (و نیز گلیست‌ها) را کنار بگذارد. بهمه‌راد این ائتلاف، وی وعده‌های اعلام شده را سر می‌بندد فراموشی کند.

انتخاب هر یک از این دو ائتلاف (راه سومی در شرایط متحرک کنونی جامعه فرانسه منظور نیست) پیامد های خود را خواهد داشت و در سیاست داخلی و خارجی جدید فرانسه، اثر خواهد گذاشت.

در زمینه سیاست داخلی، فرانسوا میتران بهنگام مبارزات انتخاباتی وعده داده بود که بارنه کارخانه و موسسه عظیم صنعتی و تجاری و نسبی از صنایع و کشته‌ها بنگاهی خصوصی را ملی کند (از جمله کرایه که میسر است تا یک از مهم‌ترین بانکهای فرانسه، برخی از صنایع بزرگ نظیر کارخانه "رئو" و بعضی از شرکتها و موسسات نظیر شرکت‌های هواپیمایی و از جمله آفرانس، راه‌آهن، ها، شرکت‌های اتوبوسرانی شهری و غیره بعد از جنگ دوم جهانی در کاسه‌ی دوگلد - با شرکت کمونیست‌ها - دولتی شده‌اند. سوز بر ابرامبار کنند، سکار پرا اند جداول برسانند حداقل دستمزد کارگران را افزایش دهد، تا عاات کار هفتگی را کاهش دهد) در حال حاضر تا عاات کار ۲۰ ساعت و دو روز تعطیل در هفته است. بردارندهای بزرگ، مالیات سنگین ببندد... توفیق در انجام یا عدم انجام رفرمیست‌ها اعلام شده، در گروه دو نوع ائتلاف است که بر فوق اشاره کرده‌ایم.

در زمینه سیاست خارجی فرانسه نیز، نوع ائتلاف آینده، نقش مهمی خواهد داشت. بی جهت نیست که دولتهای آمریکا و شوروی، با نگرانی منتظر وقایع آینده‌اند. شوروی به شخص میتران اعتمادی ندارد و این بی اعتمادی وقتی به مخالفت تبدیل میشود که حزب کمونیست فرانسه کنار گذاشته شود و میتران با دوستان صمیمی آمریکا ائتلاف کند. آمریکا از شخص میتران وحشی ندارد بلکه سر از ائتلاف احتمالی آسبیده میتران با حزب کمونیست فرانسه است.

فرانسوا میتران هر چند بهنگام مبارزات انتخاباتی در زمینه سیاست خارجی خود، تصویر بسیار روشنی ارائه نداد (تجدیداً بخاطر نیاز به ۵ میلیون رأی حزب کمونیست فرانسه)، ولی مواضع حزب سوسیالیست و شخص میتران، از مابیان دور، روشن است که عمده‌ترین خطوط آن شرح زیر خلاصه میشود:

- همکاری گسترده‌تر با بازار مشترک اروپا
- شرکت فعال در پیمان نظامی ناتو (بر خلاف دوگلد که مخالف آن بود و نیروهای فرانسوی را از ناتو بیرون کند)
- حمایت موثر از اسرائیل
- بر اروپا باید مواضع بسیار صریح حزب سوسیالیست و میتران در زمینه‌ی لبنان و افغانستان و جمله‌ی جدید در این زمینه‌ها به شوروی (از موضع راست سو-

سال دموکراسیهای اروپایی) را اضافه کرد. بی جهت نیست که شوروی قبل از انتخابات ریاست جمهوری، بلوچا و با بنده انگار، از انتخاب مجدد ژیکاردسن حمایت میکرد. ولی حزب کمونیست فرانسه در محمدهی عهدی بی کسر کرده بود: از یکطرف میخواست بر خلاف تمامیت برادر بزرگ کام بردارد و از طرف دیگر، در شرایطی بود که مطلقاً نمیتوانست مانند انتخابات مجمع ملی در سال ۷۸، در نیروی نیروهای جداگانه کرده و آنرا به یکسب بکشد. تعداد سمارسوی سال ۷۸ در سال ۸۱ توسط حزب کمونیست فرانسه، یعنی خودکشی سیاسی آن حزب، از جنگ دوم جهانی تاکنون حزب کمونیست فرانسه، در حداقل متوسط، بین ۲۰ درصد کل آرای انتخاباتی را در دست داشته است. ولی در دور اول انتخابات ریاست جمهوری، رزق مارنه، دسترکل حزب، نتوانست سبب از ۱۵ درصد آرا را بدست آورد و بددیکر سخن حزب کمونیست فرانسه یک چهارم آرا، یعنی خود را از دست داد. چنین امری در دهها انتخاب در طول جهل و یکسال اخیر فرانسه هرگز سبب نیامده بود و حتی در بدترین شرایط ممکن، یعنی در انتخاباتی که بلافاصله بعد از یکسب حوادث ماه مه ۱۹۶۸ انجام شد، حزب کمونیست فرانسه ۱۹۰ درصد کل آرا را بدست آورده بود. بهرحال، از دست دادن یک چهارم آرا، یعنی در دور اول انتخابات ریاست جمهوری، یک اعلام خطر بسیار جدی برای حزب کمونیست فرانسه شمار صرف.



از احساسات بوم با نگرانی آمریکا و شوروی در مورد انتخاب میتران ریاست جمهوری که نگذریم، باید اضافه کنیم از یکطرف، رژیمهای سرسوردهی مونیو (اگرچه) و سونکو (گابون) که از دوستان صمیمی ژیکاردسن شده‌اند و نیز اغلب مستعمرات سابق فرانسه که بزور سرسره‌های زاندارمیهای فرانسوی به جناول تروت - های بوده‌های محروم افریقای مسئولند، از انتخاب میتران احساس خطر کرده‌اند و حسیه بولیار بولسویزیک تدافعی خستودی خود را از ریاست جمهوری میتران بلافاصله اعلام داشتند: از طرف دیگر، رژیم صهیونیستی اسرائیل از انتخاب میتران "دوست قدیمی اسرائیل" ندیدا ابراز خوشحالی کرد و نگین، اولسن رئیس دولتی بود که انتخاب او را "ریاست جمهوری سربیک گفست" او را "دوست وفادار اسرائیل" خواند و گفت: "میتران هرگز به اسرائیل پشت نکرد" و افزود: "که بارها ریاست جمهوری میتران "دوران روگاط نبیره فرانسه با اسرائیل (در زمان گلیست‌ها و ژیکاردسن))، پایان خواهد یافت.

تکنه‌ی آخر اینکه: یکی دیگر از جمع خوشحالان از انتخاب میتران ریاست جمهوری فرانسه، رژیم جمهوری اسلامی ایران خواهد بود، زیرا که این انتخاب ممکن است (در صورتیکه وعده‌های میتران عملی شود) در صورت شک جنگ ایران و عراق تاثیر بگذارد. فرانسوا میتران بهنگام مبارزات انتخاباتی (نه البته برای خستسود کردن جمهوری اسلامی، بلکه) برای جلب آرای سبب از نیم میلیون رأی دهندگان یهودی، اعلام کرده بود که در صورت انتخاب ریاست جمهوری، همکاری در زمینه‌ی امنی و فروش تجهیزات و سوزده تحول میراژهای ناسی مانده به عراق را قطع خواهد کرد. و اگر چنین شود، تاثیر آن بر روی جنگ ایران و عراق، قابل تردید نیست زیرا که فرانسه، در حال حاضر، علاوه بر تحول تدریجی میراژهای فوق مدرن، بزرگترین تامین کننده تجهیزات نظامی عراق بشمار میرود. البته در این زمینه مانند

نقشه در صفحه ۱۸

رژیم حامی سرمایه‌داران

بخشی از دستمزد کارگران (سود ویژه) را به جیب سرمایه‌داران سرازیر میکند

در حاشیهٔ رویدادها

انتخاب فرانسوا میتران به ریاست جمهوری فرانسه آلنده یا ویلی برانت؟

تفاوت دو کاندیدای ریاست جمهوری را توضیح دهد.



انتخاب میتران ریاست جمهوری، در سیاست داخلی و خارجی فرانسه تغییراتی بوجود خواهد آورد. این تغییرات، البته در سطح حال، تغییرات بنیادی نخواهد بود و در بهترین حالت، صورت رفرمهایی تحلی خواهد کرد.

از اولین اقدامات میتران، بطوریکه وعده داده است انحلال مجمع عمومی فرانسه که اکثریت نمایندگان آنرا کلیست ها و "جمهوریخواهان مستقل" (حزب زینگار دسن) تشکیل می دهند. انتخاب میتران ریاست جمهوری، در واقع پایان عمر "جمهوری پنجم" و قانون اساسی آنست که در سال ۱۹۵۸ توسط ژنرال دوگل بایجاد شد. رئیس جمهور جدید فرانسه، برای بدست آوردن اکثریت در مجمع ملی، چاره ای جز این ندارد که قانون اساسی و قانون اساسی و انتخابات فعلی را تغییر دهد. در قانون اساسی و قانون انتخابات کنونی، علاوه بر دو مرحله ای بودن انتخابات (که برای جلوگیری از انقراضات حساب نشده یا مطلوب جلوگیری و انتخاب نمایندگان مخالف رژیم یا اکثریت نسبی وضع شده بود)، تقسیم بندی کشوری نیز به نحو انجام گرفته است که اجزای مانند حزب کمونیست و حزب سوسیالیست، حتی اگر بیش از پنجاه درصد از کل آراء فرانسویان را بدست آورند، از اکثریت در مجمع ملی فرانسه محروم باشند. برای روشن شدن موضوع بعنوان مثال میتوان گفت که مثلا یک شهر ۲۰۰ هزار نفری با اکثریت کارگری یک نماینده دارد، و یک شهر ۲۰ هزار نفری با اکثریت بورژوازی، خرده بورژوازی نیز یک نماینده.

پنجم در صفحه ۱۹

فرانسوا میتران، رهبر ۶۴ ساله ی سوسیالیستهای فرانسوی با نزدیک ۵۲ درصد آراء، ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد. علاوه بر سوسیالیستها، رادیکالهای چپ، اقتدار مابنی، تکنوکراسیا، بخشی از افرادی که ستانه کلیست ها یا به محافظه کاران رای میدادند، یهودیان فرانس و غیره، حزب کمونیست فرانسه، سیدیکا های بزرگ کارگری س. ر. ب. (C.G.T) و س. ا. اف. د. ب. (C.F.D.T)، سازمانهای دموکراتیک و اکثریت فریب سست انقراضی گروههای معاوضه جبهه (که مخالف حزب کمونیست فرانسه اند و در مطبوعات بورژوازی و حزب کمونیست فرانسه آنها را Gauchiste یا extreme-gauche - جبهه رو یا ماوراء جبهه میگویند)، تماما به فرانسوا میتران رای دادند. به انتخاب میتران ریاست جمهوری، بلکه تفاوت نزدیک ۲ درصد آراء بین میتران و زینگار دسن، برای بسیاری از ناظران سیاسی و آشنایان به صابیل فرانسه، تعجب آور بود و بعنوان یادآوری باید متذکر شوم که در انتخابات ریاست جمهوری فعلی فرانسه (در سال ۱۹۷۳)، زینگار دسن فقط با تفاوت ناچیز ۶ دهسیم درصد (۵۰/۸۳۲۹/۵۰) بر فرانسوا میتران غلبه کرده بود. این دگرگونی، توضیح خود را در نکات زیر میتوانستد بیابد:

والری زینگار دسن به هیچیک از وعده های (که برای جلب آراء بیشتر) در زمینه ی بهبود وضع کارگران، کارمندان عادی، بازنشستگان، کشاورزان کم زمین و غیره داده بود، عمل نکرد. علاوه بر این، در مدت ریاست جمهوری هفت ساله ی او، مسائلی ممکن همچنان یکی از مشکلات اساسی خانواده های کم درآمد باقی ماند که فریب یک سوم از درآمد آنها را میبلعید. قدرت خرید کارگرها بطور عم افراطی ظاهری دستمزد، بطور واقعی مرتبا کاهش

یافته است. تورم که در سال ۷۳، ۹ درصد بود، در سال ۸۰ بر اساس برآورد سیدیکا های فرانسوی به ۱۶ درصد رسیده است. تعداد بیکاران که در سال ۷۳ در حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر بود، امروز به مرز ۱۷۰۰۰۰۰ نفر رسیده است و بزرگترین فراسایان آن، بر اساس قانون عوام سرمایه داری، زنان (فرانسوی) بوده اند. بر خلاف آنچه ممکنست تصور شود، کارگران مرد فرانسوی بیش از کارگرها خارجی (در فرانسه بیش از دو میلیون کارگر خارجی مشغول بکار است) از بیکاری آسیب دیده اند. زیرا سرمایه داری در رزینهای دموکراسی بورژوازی حتی (و بویژه) در شرایط رکود اقتصادی، کارگران خارجی را راحت تر میتواند مورد استثمار قرار دهد.

علاوه بر اینها، سیاستهای زینگار دسن که در جهت حفظ منافع سرمایه داران بزرگ فرانسوی و انحصارات بین المللی حرکت میکرد، فقط کارگران و کشاورزان و افراد کم درآمد را بیش از پیش ناراضی نکرد بلکه بویژه در زندگی اقتدار مابنی (که در فرانسه تعداد آنها بسیار قابل توجه است)، کارمندان، تکنوکراسیا و افراد نیمه مرفه نیز تاثير نامطلوباتی گذاشت. بریدن بخشی از گروههای اجتماعی اخیرالذکر از بیکار کردن، میتواند بیروزی میتران و بویژه رقم چهار درصد

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی